

افراد یا پوستان سید علی الملک حسین نظام شاه در آذربایجان حکیم مازندرانی و فرستاد و اورا بجزاوند سید
 عین الملک گفت که لقب شرف و بخت آیم اذن آنکه حسین نظام شاه سر استقبالی کند او هم آنکه وقت ملاقات از آنجا فرود نیام
 و سوم آنکه با من بازگروم نو در ارومیه من بپوش با اگر حسین نظام شاه غمخوار شود یا درین من ترا اهلک کنند قاسم بیگ بنیاد
 نزد حسین نظام شاه رفت و پلایه در خود مالید تا سر و پوشش آس کرد و بجان بخت عین الملک اورا بجزاوند مازندرانی فرستاد
 خود باز در و پیش نظام شاه برود فرستاد و اورا بدین حالت بدید و حال عین الملک باز گفت عین الملک را از جلال فر
 رسیده بود آن شرف بگفت و روی قبلیه احمد نگر نظام شاه استقبالی شتافت عین الملک و دستگیر شد و با
 خواهرزاده شمس صلابت خان بقبل رسید حسین نظام شاه در بنام و هفتاد و دو جوی با اتفاق سلاطین و کمن متوجه بیابان
 شد و در راه و ای بیابان بگشت چنانچه در ضمن احوالی عاودن شاه بیان گشت و در بیابان نیز با یکدیگر آمدند
 بر راه حسین نظام شاه با احمد نگر رسیده و در همان سال بگشت آفتاب و کمن شد تاریخ است و او در کسب و خشنود
 و بر بان بعد از و سپر کائنات مرغه نظام شاه با شاه شد و در عهد او فرنگیان رگزیده مسلمانان را از ای سائیدند خندان
 کرد و محاصره نمود و خلاص و در باد خان بگشت از فرنگیان رشوتها گرفتند و آنچه خواستند بطلب فرستادند تا گاه کشتی مسلمانان
 رسید فرنگیان آنرا بگرفتند و جوان غریب و کشتی بودند رستم خان و شمشیر خان نام فرنگیان آثار سعادت و رفیقان و پیر
 بقیه بودند و بزم سپاه مرغه نظام شاه امر کردند ایشان در یافتند که مشیمان و سایر امر با فرنگیان متفق اند پس نوشتند
 بر تیزی بستند و سبک مرغه نظام آمدند و مرقوم نمودند که از سپاه اسلام برک و ترک سبک تمام چوک می کند پس هنگام شب
 بیستم خان گر بخت نزد مرغه نظام شاه ماندند و مرغه نظام شاه زیاد و اخلاص جان را بپس نمود و بزرگ و ترک را چنگیز خان
 خطاب داد و پیشو ساخت و با احمد نگر بازگشت و در بنام و هفتاد و دو مرغه نظام شاه بر بان مازندرانی و عا و سخنان و
 عا و را با پیش شمشیر الملک کشت و بر سپری صاحب خان نام عاشق شد و صاحب خان با چنگیز خان عداوت گرفت
 و مرغه نظام شاه گفت که او در سلطنت است و در آن ایام چنگیز خان بسیار شد مرغه نظام شاه شربت مسوم با حکیم
 مصری پیش او فرستاد چنگیز اورا بخورد و از حال ناگاه شد و در حالت نزع این مرغه نوشته بنام شاه فرستاد و در کشت
 مخلص دولت خواست که بگردد که آفتاب و شش شصت در جبهه کرده موضوعی دارد شد بی که با سبب است
 بود کشید و ششم از شاهان اعتبار به پوشید چند آنکه مرغه نظام شاه را بقایا دو و التماس آنکه مرهبا و مهاباز و توغرایان
 شمرده استخوان مارا بگر بلاسه علی بن سید مرغه سبزواری و شاه علی صلابت خان غلام مرغه شاه مهاب
 صفی و مرغه نظری و امین الملک بنیاد پوری و قاسم بیگ جبرانی را از نو کرد ای کار آمدنی شمرده نیرت خاطر بگوشند
 و آن قدر عقل که در سر کار من اند میان صلاح و از آن جمع نمایند مرغه نظام شاه را که بجزاوند و در پیشیا شد و بجز
 خویش نفرین کرد و سید مرغه را حکومت بر او داد و حکیم محمد مصری را بگریز سبقت بود و قاسم بیگ را پیشوا
 ساخت و گفت که فرزند رسول فدایت و او را بکسل خویش ساختند و در وقت است ازین پسند که چرا و ملک تو که بر
 که در وقت است ازین پسند که چرا و ملک تو که بر

کہ بے موجب شکر کی شدت دعا گفتہ او و پوانہ است کہ قدر خون تو بر او رہی و اند باو شاہ بنام پیرا و نهار چون باد و خنجر و
اسد خان بہ زخم بر مان فرستاد و بر مان منہم گشت و برسم باشتافت یکراپ افتاد و بخت است اکبر باو شاہ شتافت
مرثیہ نظام شاہ سپید مرثیہ والی برادر امر فرمود کہ صاحب خان را بہت آرد و بخت مرستہ و اگر مال زمان اباناید بہ قباشر
رساند سپید مرثیہ بفرمان او صاحب خان رکبیت و صلایت خان در امور ملک استقلال یافتہ مملکتہ اصبط کرد و اکبر باو شاہ
مشروعان را بہت نزد مرثیہ نظام شاہ فرستاد و مرثیہ نظام شاہ بار داد و او را زود خود خواہد مشروعان گفت کہ مرا
باو شاہ اذان فرستادہ کہ سبب آرد می شما معلوم کنم مرثیہ نظام شاہ گفت سپاہ بر من بسیار جمع شدہ و قبا یل و کلا
سخرج ایشان و فاکندہ لاجرم از شرم کتیر بیرون سے آیم و درینصدد و نود و دو ہجرت سے از پیش اکبر باو شاہ خان اعظم را با تقار
بر مان بر اور مرثیہ شاہ قصد و کمن کرد صلایت خان و میرزا محمد نظر سے قصد او کردند خان اعظم منہم یکراپ افتاد و میرزا محمد نے
نظری با محمد نگر شتافت و در ان فتح شاہ لوکی کہ بیاسہ صلایت خان خدمت مرثیہ نظام شاہ می کرد مرثیہ نظام شاہ چھینک
او بود بمرض رسانید کہ امر از آبروی تو بجان سپیدہ اند می خواہند کہ پسر حسن را سلطنت برگزیند و مرثیہ نظام شاہ بر قتل پسر
سامی شد و در ان ایام سپاہ عادل شاہ سجد و مملکت او رسید مرثیہ نظام شاہ آنرا تخریک صلایت خان دانست پس
اور انخواند و گفت سے خواہم کہ ترکبیس کنم و اندر ندرام صلایت خان گفت قلور را تمین ناباید بنود با نچار دم مرثیہ نظام
شاہ گفت قلور و درین پوری صلایت خان بجانہ رفت در بھر شاہ سے خود نہاد و بر پانکی شبت و راہ قلور نہ کو پیش گرفت
ہو انخوان ہر چند مانع آمد نہر بیج و نگر گفت انچی بکردم بھر شد او نہ بود اکنون کہ نخواہد مرا با فضولی چکار مرثیہ نظام شاہ
قاسم بیگ را پیشو اسافت و میرزا محمد نے نظری را وزارت داد و بجا اول شاہی صلح کرد و دیگر بار قصد قتل سپید مرثیہ او را
بخواند و نزد خود در بھرہ مای داوخی اور او رضای سپیدہ در ان زوشا ہنوادہ حسین بر ناست و بگر سخت مرثیہ نظام شاہ
و بگر روز بچہ رفت و اور بیافت فتح شاہ نوی گفت حسین چہ گفت بر و گفت استخوانہای پشہ گفت خاک رفت گفت
بانکہ نقش چکو پیر استخوانہای آوی خاک شود فتح شاہ را تمدید کرد فتح شاہ گفت کہ او بگر سخت و اکنون نزد قاسم بیگ نہت چکنم
و میرزا محمد نے نظری است مرثیہ نظام شاہ اور از ایشان درخواست ہر دو انکار کردند و مجوس گشتند و اور ملک بزرگ اصدا فر
و بزرگ ملک تفویض شد ایشان نیز چون در باب قتل شاہنوادہ اعانت نکردند مجوس شدند و بعد از ایشان سلطان حسین
بر سلطان حسن سبزواری کہ ور و کمن متولد شدہ بود میرزاخان خطاب یافت و پیشو اشہد و لا اور خان عادل شاہ ہے
شکر مملکت مرثیہ نظام شاہ کشید میرزاخان بہ بھانہ دفع او از شہر بیرون آمد و بدولت آباد شد و خواہت کہ شاہنوادہ
حسین را کہ انجا مجوس بود بہت آرد و سلطنت نشاند مرثیہ نظام شاہ آگاہ شد صلایت خان و قاسم بیگ حکیم
و میرزا محمد نے حکیم محمد معری را انجس نجات داد و بدر گاہ خواند میرزاخان جمیل تمام شاہنوادہ حسین را بگرفت و متوجہ
احمد نگر شد و مرثیہ نظام شاہ را اور عامی کرم بازو شبت و در گمن چند ان نقش افروخت کہ از حرارت آن در ہنر وہم صبا
سد شش صد و نود و شش ہجری در گذشت بہت بلا شس بہت و چار سال در ان جلا قریب شاہنوادہ سال قتل بود
و در او شاہی باشیاعت بودہ و او در قصد و ہمتا و ہمت ہجرت سے زخم کشور خان عادل شاہی کہو کشور خان و قلور و با

تخصیص شد مرتضی نظام شاه سوگند با و کرد که از سب زد و بناید تا قلمه نکشاید پس سپاه پوشش کرد و مجھے از لشکر باقی ماند
پیر و تنگ برون پدلاک شدند و چند تنگ بوجوش باوشاه رسید و کورخان بزم تبر دور ماور آمد مرتضی نظام شاه قلمه گرفت و کلمه
تعبیر از پیشتر حسین نظام شاه بن مرتضی نظام شاه باوشاه شد و مجھے از سقله کان امارت و او و رسوم حکومت پیشتر گرفت
شبهاندر کوچه باگشتی و هر که ایامتی بگشتی میرزاخان احدی گرفت و ابراهیم و اسمیل سپهان برهان بن حسین نظام بن برهان نظام شاه
را بچو اند و اسمیل را که کشته بود سلطنت برداشت جمال خان و مجھے کثیر از کمنیان و شهبان برین سخن انکار کردند و میرزا قلمه احمد نگ
شدند و گفتند حسین نظام شاه کی است میرزاخان گفت او قابل سلطنت نیست و باوشاه اسمیل است جمال خان گفت شاه
فرمانگذار مردخان حسین نظام شاه بگشت و شش بر نیزه کرد و بر پرچم داشت و گفت که اگر جنگ بر اوست اینک بگفت
سید جمال خان و فیره چون بن حال بیدید پیش از پیش و کشت و قلمه کوشیدند و هنگام شام فرافرد بگشتند و شنبه خان
و صاحب خان و امین اهلک بگشتند و پقتل مغلان فرمان دادند میرزاخان بگرفت و میرزا احمد تقی نظر و میرزا صادق
و دیگران گرفتار شده به قتل رسیدند و دیگر روز جمال خان اسمیل نظام شاه را بگشت نشاند و میرزاخان بعد از چهار روز
گرفتار شده به قتل رسید و جمال خان بروایت اسمیل نظام شاه استولی شد و او مددی بود و اسمیل نظام شاه را
مددی ساخت و در قصد و خودیست صلابت خان که فرمان میرزاخان در کمره محبس بود فرج کرد و روسه با محمد بگر
نهاد و دعوی شاه نیز از بیابان قصد اهلک کرد و جمال خان با صلابت خان رزم کرد و طفر یافت و صلابت خان از دو همان
خوبست و همان سال در گشت و جمال خان با عادل شاه صلح کرد و برهان که در خدمت اکبر شاه بود عرض کرد که در کون باوشاه
صاحب بودت اگر تجدید و دشوم شاید بدولت رسم اکبر باوشاه او را اجازت و او برهان برهان پوشید و با اتفاق
راج علی خان و ابی غاندریس و بی با محمد نگر نهاد و بسیاری از امرای برابر با و پیوستند جمال خان در هند و نود و نه هر سه
با برهان راج علی خان رزم کرد و باقدادند خان مددی به قتل رسید اسمیل نظام شاه اسپر شد و او را نزد پیرش آوردند
و برهان سردر انبوت راج علی خان را با تاج ایف بخاندیس بازگردانید و برهان نظام شاه بعد از رسید خود اسمیل شاه
باوشاه شد و هر کجا مدوسه یافت بگشت و خطبه بنام آکه انی مشه خوانند و در هزار و یک شکر نگردد به فرستاده بسیار
از فرنگیان بگشت و دیگر سال فرنگیان غالب آمدند و بسیاری را از مسلمانان بگشتند و بعد از و پیشتر ابراهیم نظام شاه
چند ماه حکومت کرد و بعد از او احمد نظام شاه بگشت بیست میان نجویاوشاه شد و در عهد او سپاه نظام شاه بیان چهار کرد و او
شدند و بیج جماعت نمی کردند اول میان نجویاوشاه و قلمه او خطبه بنام آوسه خوانند و دوم جاندری بی
و شمسیر خان و قلمه احمد نگر بنام نهاد و خطبه بی خوانند و صلابت خان در عهد او دولت ابا و موسی نام طفل نظام شاه می خوانند
چهارم اینک خان بیته داود در عهد و تیره بود شاه علی بن برهان نظام شاه بگریه که قریب هفتاد سال عمر داشت و از
بجا پور خوانند و خطبه بنام آوسه خوانند و بعد از او سلطان مراد ابن اکبر باوشاه و خان جانان عبد الرحیم جان سپاه
احمد نگر نظام شاه کردند و چند ما لقب کرده بگریه بگریه آوردند جاندری بیته بگریه بگریه و سلیح در دست گرفت و پس
نهمین احمد نظام شاه بگشت ماه بود و بعد از او باوشاه نظام شاه بیته جاندری بیته بگریه بگریه باوشاه شد و در عهد او

در گلیان پرتگال است و انگریزان به جهت اخراج پرتگالیان از ان بنا در محاربه در میان است و فرانسوی غیر از جنگگاه خویش هیچ بندر
ندارند اکنون تمام بنا در هند و غیره در قبضه تصرف انگریزان است و نام معروف گوید درین وقت انگریزان بر اکثر شهرهای هند تسلط
اند و در لباس ریاست می کنند ضرورت اقتاد که از واردت و قومی ایشان اعراض و اغراض بکنند پوشیده نماند که درین ولایت بنگاله
و پشته و اوثریس و اووه و غیره اباد تا نجیب گده که از نجیب خان امین طلب نجیب الدوله و از دلی متصل و مستقیم بر همه
آن دیار تصرف اند اهل دانش و پیشه و اوران نظریست و تفصیل این مجال ناقل دول آنکه احوال مهابت جنگ
و سراج الدوله چون مهابت جنگ علی و درویشخان ناظم بنگاله فوت کردند سراج الدوله سپرد و فتراو که و نسیم شکر
بود در سنه یک هزار و شصت و نه هجری بر کلکتہ که مسکن و ماورای انگریزان بود لشکر کشید و انگریزان از آنجا بر اند و تصرف
گشت سال دیگر انگریزان کشتیها بکلکتہ آوردند و آنرا از گمشدگان او استزاع نمودند و اما در حربه سراج الدوله شده اند سرانجام
با فوجی شایسته از بنگاله برآمد دست قتل بسیار است انگریزان با میر محمد صفر خان که از اعظم روسای سراج الدوله بود در سافتنند
سراج الدوله شکست فاش خورد با آفرید چند سالی بر دست میر محمد صفر خان گرفتار شده بکام پیشش صادق خان عرف میران
به قتل رسید صاحبان انگریز میر محمد صفر را بر امارت و ایالت مقصود با و بنگاله نشاندند چون دو سه سال بر آن بگذشت میر
محمد قاسم خان و اما در میر محمد صفر خان صلح ریاست بنگاله با صاحبان انگریز رسم آسما و پیش نهاد و با عانت ایشان با و ای مسلخ
بر ریاست بنگاله و پنجه رسید و میر محمد صفر خان همراه انگریزان به کلکتہ شتافت میر محمد قاسم خان مهابت شاهزاده عالی گهر
این عزیز الدین محمد عالمگیر ثانی که از چند سال پیش عظیم آبادی کوشند نمود و او را در عظیم آباد بخت نشاند چنانچه در پیش شاهجهان
آباد و احوال عالی گهر بیاید با آفرید از سه سال سپان میر محمد قاسم خان و صاحبان انگریز مخالفت روید و او را کار سجد ال
قتال کشید تفصیلات آنکه چون میر قاسم خان متقل گشت بنا بر حرکتی از انگیان اندیشید ناک گردید و بشکر استقامت گزید از
جمله اسباب مخالفت یک سوال خوب معافی محصول بال یک کوشی که در لایق دوستی بود میان اند چه انگریزان معافی آنرا نخواهند
میر محمد قاسم خان پذیرفت و انگریزان آنرا بروند و لها سه طرفین بگذشت انگریزان میر محمد قاسم خان را تکلیف پذیرفتند
بنگاله کردند و جانی می گذرانید و در خلال این احوال تجریس را به نیپال بر اجه ناسه و امن کوه که بار اجه موصوف مخالفت داشت
شکر کشید و گر کین خان رزمی مقدمه لشکرش قلعہ بکوه که بر قرار کوه بود محاصره کرد و کار می ساخت از پای قلعہ بر خاست
میر محمد قاسم خان بنا بر مصوبت کوه و گمانی ناسه دشوار گذارد و آنجا بشکر مهابت کرد و از اول انگریزان مصوبتش بر رفت
میرزا احمدی که از جانب میر محمد قاسم خان ایالت پنجه داشت و صاحبان انگریز در کوشی باقی پور که دو کوه از پنجه بود اقامت
داشتند هر روز از طرفین فوجها آهسته آهسته بیرون شهر در برابر می ایستادند و جنگا تمسب سبک خود ناسه رفتند شبی انگریزان بران
شهر بخون آوردند چه همه سلاح بنامی و بود شهر نیا به یامند و چند کس را بر دیوار شهر پناه متصل در روز ششم فرستادند ایشان از دیوار
فرود آمدند بر و شهر پناه آمدند و مخالفان در آنکه معذوری چند خوب فخلت فخته بودند بگشتند و در بار گذردند و انگریزان با نهایت
خوشی و طرب قویب شهر پناه در آمدند و دست به قتل و غارت دراز کردند میرزا احمدی بجه جنگ بنزست رفت و راه بشکر پیش
گرفت خود را به شهر پناه که قلعہ دیگر حاکم نشین بود یک بزرگمی با جماعه خویش بخالفت آن کوشید و بزم پای تبات و زیدند

دیگر نگران آن ملطفت نشده دست تاراج بسکنه در از کرد و متفرق گشتند نیز از صدی دو سده کرده از منتهی رفته بود و تنها با ما کما
 و شمره و ذواتی که میر محمد قاسم خان بسیار با او دوستاده بود ملاقی شد و با اتفاق یکدیگر متوجه شدند و
 آن طرف و بر پیشه پناه که مشرف بدینا بود در آمدند هزاری ایشان را با ندر و ن گرفت مرزا با فتنه باره از غلبه بیرون آمد و
 انگیزان مصاف و او در نظر یافت و بسیاری از ایشان را کشت و بسیاری را اسیر ساخت و دیگر پیش میر محمد قاسم خان
 حوض تا او هم به قتل رسانید و آن باعث از و پادشاه گشت انگیزان در آنجا می موسم بهنگام میر محمد صفر خان در ابا
 بدو شده و حکومت بر آمدند و میر محمد قاسم خان حاکم بر تمام او رزم بگشتند میر محمد قاسم خان از دیگر میرزا احمد شد خان را که
 را از درون بخشی و در او دروغ و باغچه بود و بر قاتل و طغیان و شمره و با کار تصاوس با فتنه بر انگیزان تعیین فرموده
 فرستادند و دستوری دست او در زمره تصب اتفاق افتاد و انگیزان طغریافتند و میر محمد قاسم خان و غیره منظم بر ناله او و دیور که متصل
 راج محل سینه آمدند و پناه دیور که از ساحل گنگ تا او من کوه از شمال تا جنوب کشیده بودند چنانچه نیز بسیاری در میان آن
 در وقت شده بود قیام نمودند میر محمد صفر خان و انگیزان آنجا رسیدند و مورچا سلامت کوچه پر و خنجره کنیم ماه رزم تو سخنان در میان
 ماندند و انگیزان بر فوج میرزا شجون زدند و بسیاری از لشکر پان میرزا قتل کرد و هنگام غیور ناله و کار ترها فریق گشتند و میرزا
 و دیگر روسای لشکر منظم متصل شکر پیش میر محمد قاسم خان که مجهولانه از دیگر آمده بود آمدند میر محمد قاسم خان شکر محبت نمود
 معجزه از چند روز از سلامت و مناطق در تصرف خودی و است با حسدی انبوه از دیگر از آمدند قاسم حروف درین قضایا حاضر بود و
 میر محمد قاسم خان توبه آمد او پیش شاه عالم تالی عالی گهر پادشاه وزیر الممالک شجاع الدوله بهادر نام او در و آله ابا و شکر
 شاه وزیر بابد او بر فرستاد و بعد از رزمهای متواتر که در عظیم آباد کرد و منظم و دیگر بر ساحل دریای گنگ چهاونی نمود و شجاع کرد
 او میر محمد قاسم خان سومین گشته او را حبس کرد و او را به شکر از گوشه دید چند سنجات داد و میر محمد قاسم خان بعد از این قضایا
 روزی بارانم در رهتل گنده بر بی و آنوله می گفت که جمله اسباب غارت که شجاع الدوله از ما گرفت سی و شش زنار بریج است
 جو ابریه بود با جمله انگیزان در آخر بهنگام آن سال که هزار و یک صد و هشتاد و هشت هجری بود یکسر آمده رزمه صعب
 کردند وزیر الممالک منظم به لگنه آمد انگیزان تا آله ابا و آمدند و قلعه آله ابا و آهر آهر اکتیو و نه چنانچه در ضمن آله ابا و مرقوم است
 در صوبه او در بی شازعه تصرف گشتند و شجاع الدوله را از دیار او بر اندند و از سکنه آن ممالک قتل غارت اعدای ابرجانبه
 و بلکه بجهت واران و وطنیه خواران هر دو صوبه را تصرف نشدند وزیر الممالک پیش احمد خان بن محمد نیکش حاکم فرخ آباد و مافظ
 رحمت خان و دو نیرخان روسای بر چیده بر سر و آنوله رفت و کس با و پیروخت و بجایه رفت انگیزان او را تنها تیر مجال
 اقامت ندادند و بعد از آن شاه انگیزان بیست انگیزان آله ابا و در جهت استقامت با شاه سج بر اهل آن و
 لبنان آبا و آمدند و از اهل بگاله و غیره است و پنج لک روپیشکش بر ساله نمودند و از آنکه پادشاه در آله بود و حاکم
 می رسانیدند و چون پادشاه بر بی ملطفت فرمود آن رسوم موقوف کردند با جمله شجاع الدوله مصلح کرد بر صوبهای خود از طرف
 دیگر چه بود شرط موفقت و دوستی استغلال باقت و شوکتی عظیم میرسانید چنانکه بعد از چند سال که احمد خان شکر از دیار
 دیگر روسای بر چیده با ملطفت در گذشتند و غیر از مافظ رحمت به قتل رسیدند و شجاع الدوله طغریافت و در سنی این طرف

نصاری کردند شجاع الدوله بر ملک بر چیده ستولی شد و خرابی بسیار در آن دیار نمود پس از آن مرخص شد و بکستوب صاحبان
 انگریز با فیض احمد خان این ملکی محمد علی خان بر چیده صلح کرد و مسکن اورا که در هم پور بود بنام او بجای و پشت و جهان حالت بسیار
 از لال و رنگ کوچ کرد و با ووه رسید و در گذشت پسرش مرزا امانی اینا طلب تا صفت الدوله وزیر امانک بکومت نشست و
 با بر سلطنت بر تخت اکنون که یک هزار و یک صد و نود و چهار سوری است صاحبان انگریز از کلکتہ بلکہ از سورت تا بنگال تا بمبیت گذر
 که متصل شاه جهان آباد است کوشی با ساخته محیط و دایره اند و کلنل کاور که با کنتو که زبان انگریز عبارت است از لشکر در یک هزار
 و یک صد و نود و دو چو سے بعد فوت کلنل بیلی رئیس لکنئو شده از راه برنا و چر گره ملکیت سپرد ان قبر سال دکنه متوجه مند بر
 بومیشی که کوشی انگریز ان است گردید و تا کنما نے کول گنج رسند پیش زمین بر گشتا ندر او این بابے او و گنتے رئیس بوتاکه مسکر
 اضا و بابے او است نراین او را که اولاد انا انا این بابے او بوده تقرب و قدر کثبت رؤسای و کمینان با او مخالفن شده
 مردم کردند رگنا ندر او مندر پیش انگریز ان سورت رفت و لبو ایدید ایشان بپلمبی مشتافت انگریز ان از بمبئی که چهل کرد و از پونا
 مسافت دار و بمبیت است پلشن و پنجا و ضرب نوپ با د اور گنا ندر او متوجه پونا مشدند و در آخر ذوی قعد و سن هزار و
 یک صد و نود و دو چو سے در کول که مابین بمبئی و پونا واقع است انجا از جنگ برید و حصاری جو بین سینه سیکار هم با بورکن دست
 و کمینان و با با بر لوکس کنیز زبان انسان دیوان را گویند و سید احمد و مهابی سیندی و بکوبے ہو لکر و دیگر روسا سے
 مرشد با پنجا و هزار سوار از پونا بر آمدند با انگریز ان هنگامه رام ثریا کردند از بمبئی تو سنانہ انگریز نو یک حصار جو بین رفتن تو سنانہ
 انگریز ان و پلشن که عبارت از دو هزار تانگہ لشکر تخمیناً باشد و حصار گذر شد یک گروه از حصار بر آمدند و ما موضع رکالور رسیدند
 و کمینان بمبیت اجماعی عمل آورند و زو سے معذب کردند و اکثر از آلات حربی بمبیت بدست و کمینان افتاد و انگریز ان دیگر روز
 صلح کردند و قلاع مساسی و غیره را که با فضل از و کمینان گرفته بودند باز آوردند و بمبیت پنج ذی حجه ایشان بر بمبئی باز گشتند و اکنون
 خمینده می شد که کلل کاور بمبئی رسید و در یک صد و نود و سه سوری کنپ و دیگر که رئیس انجا که کیتان نامیم و صاحب شمر
 مستر حناتمان کاکا صاحب راقم حروف و کامران در دست قصبه آن طرف سے و اردو چنانچه در شرو و عکوالی کاور کور بر رفته و
 کلک بیان کرد و اکنون یک هزار و یک صد و نود و پنج سوری است جز ان بمبئی حروف بمبیت صاحب کلان کلکتہ از مشرق
 بنارس آمد و گفتن او شان سجد و دیگر ان که مخالف را چه بمبیت سنگه این چه بلوند سنگه را چه بنارس بودند بهره یعنی چو کے
 جو پولی فرستاد و طلب بیان بومی کرده که در سپاه بیان بروشنی می کردند و زمان را چه مردم برور ایجا گشتند و را چه را بر گشته
 نشانی در چه ام نگر بودند و بمبیت بمبیت شیمان انسال بعد از سه چهار روز این واقعه صاحب کلان یک پلشن برام نگر فرستاد
 ایشان در شهر داخل شدند مردم را چه از اطراف و جنوب بالاسی نام و بر زن بر آمدند سپاه بیان پلشن را نیز در تیر تیرنگ گرفتند
 بسیار می رفتند و عقیده بمبیت بر گشته بنارس آمدند راقم حروف در بین وقت سپهنا را با جمال و فیال صاحب خوشی بر در مقبره
 بشافه کاسم سلیمانی استقامت می داشت باقی اجماعی بعد از من بنارس مرقوم خود را بشهر چون بر نماند احوال وقوع انگریز ان
 مرقوم قلم شد و اکنون صاحب چند شتبه بنامیکه سبیل حکایات راقم از مستر حناتمان کاکا صاحب بیان آمده بقلم سے آرد چه روز
 پلشن انچه مستر حناتمان کاکا است از راقم پلشن که در شهر آباد است گفتیم که با فضل او در و لکنئو کمال آبا و سے وار و گفت

میران بطلق اند گفتم که احمد آبا و بگریست بسیار با دوست زیر که مردم اینجا و رعایت افزونی مال و منال زنده گانی گفته گشت این نسیه
 ویران ما مردم آن شهر را آبا و گویم که آواز گدا و فقیر بطریق سوال بسج نشند و همسار و دیار ما که شهر نشین تخت گاه اگر نیز است
 و دیگر توابع همچنین باشند گفتم سبب فقر او که او را اینجا نباشند فرمود که در تالیان پیشین ما رسم و آیین نناده اند که بزرگان
 عرقه و سپاسه بپرد و روز پید کند ازان همه تعیین که مردم با و شاهای در آن باشند بزند و با پشاه و امر این هر چه در ملک
 حاصل کند حصه سهو ده آنجا بفرستند همچنین بگریست که تجاران از راه دور و در آنجا بیایند امانال خود آنچه که مقرر نوشته اند او ای مردم
 نمایند و چون سال آتش شود فقرا و گدا بر منادی حج آیند ملاحظه کنیم فتنه که چون مذمت و قوی احوال باشد او را ازان مجامع بر اتم و
 بر کسیب و فرزوری اشاره کنم و آنکه از مردوزن پیر و ضعیف و کوشش و ننگ و گنگ که قابل محبت باشد او را پیرسم که چند کس ضعیفا
 در خانه داری قوت هر روزه ایشان را بحساب یک سال بفرستند و ازان مال که جمع کرده ایم تسلیم و کنیم تا شش یک سال بعد از آن
 سوالی از خانه بیرون ناید و در شهر و قصبه همین زمین مقرر باشد و رسم دروغ گوئی و شهر مانیت که کسی بدروغ گوئی محضه یا فرود
 و اگر چنین کند بعد از آن عقوبت سخت نبرد کنیم و دیگران عبرت برند گفتم که اندرین باب پیغمبر ما صلعم فرموده که هر کس بعد فراغ از روز
 مریون در چهل روپیه یک روپیه رکات بر آرد و بآن دستگیره متعجبان نماید اما اکنون در میان ما و صاحبان فرق است چه خلیفه
 و پادشاه صاحب غبطه اندریم که مردم را از جا و شریعت بیرون شدن ندر بند قتلش خوش گشت روزی گفت ایشان را
 هر چه هست دل است که محل انگیزه و خیال باست متنوع است پس هر چه در دل گذاردی می باید گرد و مانع دل خود بایر مانند از انفاختن
 در بیان ترویجی افسانه هم فرود ابلع مال گشته برایش تصرف گشته بود و در شکار متونف پیش کلل سپرت که رئیس لکنتو با بن بگرام
 و ملا نوه بود با جرای گشته شدن خداوند خوشی بر جوت بر او زاده گشت مردم کلل برقتند و قاتل را از سرای ملا نوه ح هوای مقتول
 حاضر آوردند کلل قاتل را پس کرد و مال را امانت نگاه داشت و بر نفسی خان رساله در ملازم بست الله و له که قاتل مقتول در رساله او
 نوکر بودند بگشتن و ستاد و بطلب قاتل را با مال مقتول پیش و فرستاد و رسم این روئند او و فرستاد و فرستاد که افغان
 سو صوف را آنچه در دل گشت مطیع و مانع آن ششم هم خوشی را بقتل رسانید پس بچین کس که طالب لذت جماع باشند
 و دفتر کس که از مغلوبان خوش بخوابد و با غالب را بگریه و پشتمن و درغ نمود و یا ندر روی بر مال کسی تصرف شود چرا که گشت
 دل خوشی کرده این افعالی نعل آورده طرفه متورمی در عالم روی و هر باید دانست که چون دل ایشان جای غم و نیک و بدی و دروغ
 در استی است لذت حق نمائند پیغمبر این حکیمان و در تالیان و پادشاه و خلیفه و قاضی تعیین فرموده که ایشان مردم را از آنچه که نجر
 بفا و باشد باز دارند که در حقیقت نمر را یکس در آن تصور است و خدا تو که آموزند و بعدل و او پر دارند و معاش با نین پسندیده
 کنند تا از فتنه و بلا محفوظ باشند و در عالم و عالمیان رونق پدید آید پس چند روزی گفتم که اینم سطور است کتابی مختصر بسم بر آورد
 و بسم و او فرمود که این نایل است گفتم که سنی این را صاحب من فرمود که این نهم تر جمعه این است گفتم که پاتین است گفتم
 که تن نایل در میان نیست چه در تالیان غلطی است آنرا نیز بیان اگر نیز نوشته اند پس بدم که ترجمه چو بیانت گفتم که نمریت گاو و بزبان
 ایشان را خدا را نامند و احوال میسوم گفتم که نسق و شد از کجا نایل است من فرمود که چه در تالیان است گفتم که از زبان من مردم
 که در تالیان است و لایحه است و هیچ لیکن معلوم شد که در گدا هم تعلیم است چون ملک و کس پسند است و اگر مستعد عین و کس

۹۱۴

معنی و پانزدهم اگر در اندر تباران در ولایت و کن نوشته می آید ولایت کرناٹک به کرناٹک بن و کن بن هندی بن جام بن نوح
 علیه السلام منسوب است مستخرج از تمان اسکاٹ با رسم حروف سے فرمود که کرناٹک دو اندر کیے در بالا گھات کیے جی پور و میو ر
 در کرناٹک یا لاگھاٹ است و در ضمن سلاطین جی پور که عادل شایه اند مرقوم شده و کرناٹک دیگر در بابین گھاٹ کیے جی انگر و
 در کاٹھه در بابین کرناٹک و گھاٹ است و آن مرقوم شود و گوئید که پیش ازین جی انگر و در املاک کرناٹک بوده اما ارکاٹھ
 نشین گاه آن ولایت است -

جی انگر هوای معتدل دارد و گل میوه فراوان بود و بادشاہ آنجا را امی گوئید و او بود فرخزادین معروف است سیه
 محمد خان تھو کیو کہنے وقتے بارہم می گفت کہ راجہ آنجا را رسم است کہ ہر روز صبح و شام دویدہ از داخل خزانه می کند و نام
 آن خزانه جوڑا و پور باشد و این رسم از محمد بکر باجیت شیوہ یافتہ با کجیہ در خاتہ روفتہ اصفای نویسد کہ قسمت ولایت
 کرناٹک از سرحد سراندرپ تا ولایت گلبرکہ و از ناحیہ ملیار تا حد و بنگالہ زیادہ از ہزار فرسنگ باشد و اکثر آبادانی سہ فرسخ
 تخمیناً دارد و وضع عمارت آن شہر چنان است کہ ہفت شہر بند حصار بدور بالائی کوہ ارسنگ و جی پیرامون یک دیگر کشیدہ
 اند میان حصار اول و دوم با سوم سبب تین خزارہ و باغات و کتر عمارت است و در حصار چہارم ششم و فر عمارت مردم اہل حرفہ
 و در کا کین ہر ابریکہ دیگر در فائیت عرض و طول واقع شدہ و قصر امی و حصار ہفتم است با کمال قیمت و زینت و زیر و بود
 آن ملک را خطاب نایک باشد کہ بہات تمامے ملک سے پرواز و در سالی را امی آن دیار و مالی آن سکنتہ یکنو است
 عید کنند و بزخم سردانہ و رعایت خوشی ترتیب دہند و ایمان تمامے قلم و دران جشن با میلان آرسنتہ و تحمل شایستہ از جاکا
 و روز و روز بارگاہ را امی حاضر آئید و تا سر روز ہنگامہ حسن را بر پا دارند بعد از ان با نعمات را امی سہ فر از گذشتہ با طراف
 محالک خوشی ہوند و دیگر و ڈھیر ہانگر خراب خانہ است وسیع و رعایت ارستگی بکوشکما و کاخا متعلقہ و اسجا لیسہ
 نماز صبح محاسبان خورد و ابلہا سہاے نگارنگ و زیر پاست تنوہ و گلہاے خوشبو آرسنتہ برور پاست کرستہ
 انداختہ می نشیند ہر کہ طالب ایشان باشد آنجا رود و ہر کہ از خوش کند اجرت مقرر می آید ہر دست پا او سیر بود و صبح بجا
 خوشی رود و ہفتم حوت گو یکسانی کہ با احمد آباد و گجرات رفتہ بودند می گفتند کہ دران شہر نیز چنین رسم است و آن جاسے
 و مقام ہر بجوارہ گوئید و کنون در کشتو شکر انگر نیز جائیکہ لوہیان سکن و مقام دارند آنرا چکلہ نامند با کجیہ پل کہ آنرا ہنو و
 سیت ہند میور نامند و آنرا سہرام چند اشور بہرام والی او وہ کہ برادوش بچن است و در ترتیب جاک بودہ بروریامی عمان
 سبتہ دران کہ مشدہ طیکارفتہ زوجہ خود سیتارا از دست راون مر زبان لشکا خلاص کردہ آورد و ہنگام مر حبت چند طاق از ان
 پل بگوشہ گمان رسید و از شکست و کتب ہند بہ تفصیل مرقوم است و پل مذکور در اقامتے کرناٹک است و بروایت لغت
 صبح صادق و تاریخ محمد قاسم فرشتہ در اقصای کرناٹک کہ آنجا تا آن زمان حسب اسلام رسیدہ بود سلطان علا و الدین
 نے و در وقت محمد و دہرے سید خضر تعمیر نمود و بانک محمدی آنجا بگفت و خطبہ بنام خوشی خواند و آن سید را تا ہنو زکا فران
 تھو پانہ بنا یکجہ چنان سلم گذشتہ اندچہ وقتے کہ در عمارت مسجد شستی رویداد و بعد از ان ایام در اندبار و پاد پاد طاقی کثیر
 ہاک کشیدہ ہاے خضر از ہنون و فنانہ در رونع و با میلہ ناگردن و چچ و زنگرت لاجرم مضطر گشتہ و داناسے بپوشکنتگی با

سید پرورشند فی انور و با بر طرف شد از ان زمان بر گاہ در پیشکستی رومی سے دہر ساکتان آتیا آتیا تجارت می کنند
 و چون در بہت سد و ہفتاد ہجرت سے مجاہد شاہ بننے در ایام سلطنت خویش از گلبرگ کہ کیشن سای و ابی بیانگر شکر کشید و بہت بندگی
 رسید آن سید را مرست کرد و از آنجا متوجہ بیانگر شد و مجاہد آن پر درخت چنانچہ گذشت با مجاہد و بیانگر ایان رفیع حکومت
 سے دشتند اولی آن مجاہد را اجینچے چند ہست کہ شہر بیانگر از آثار اوست و بعد از و اولادش سلطان بکین و سلطان و با حکومت
 سے کردند تا قوت بشیور را بی سید و او صاحب سلاطین بننے و کن بودہ بعد از و اولاد سے او اولے یکدیگر بہت پر دشتند و
 پس از ایشان بزرگ امیر الامرا گشت و بر اسی مرے کہ از ان خود بان بود نام سلطنت نهاد و بالائے خدا و بگشت و فرود را
 ہمہ خواند و بر سایر ممالک بیانگر استیلا یافت و از شش صد و نو دشتن ہجری تا شصت سی و پنج باقتدار گذراند
 و بعد از و پیشتر امر اج والی شد و در زمان او سلاطین و کن اتفاق یکدیگر متوجہ بیانگر شد و در امر و با ہفتاد ہزار
 سوار و نہ لک پیادہ با ایشان مصاف داد و در ہفتاد و دو ہزار کس قتل رسید چنانچہ در ضمن اجبار عادل شاہ
 و اولے بیانگر و نظام شاہ صاحب آمد نگر مرقوم است -

صورتیہ ارکا شہ در و پار بیانگر اکنون نشین گاہ حکام انور بہت پوشیدہ مانند کہ چون تا در شاہ والی امیر ان
 در ہفتاد ہزار شاہ حاضر ماند و چون تا در شاہ شاہ جہان آباد قتل عام نمودہ و فرزند آن بسیار از آنجا گرفتہ و بکشادہ سید نور سلطنت
 نشاندہ با بر ان ہر بہت نمود نظام الملک و سزہ یک ہزار و یک صد پنجاہ و سہ از محمد شاہ خصت و کن شد و یہ بیان پور
 رسید پیشتر نام جنگ با غوری مغویان بارانہ تا صوبہ در عین بہت با ہفت ہزار سوار یہ اورنگ آباد آید بہت جاہ
 بیونق او قیام نمود بہت ماجوی الا اول سزہ یک ہزار و یک صد پنجاہ و چہار جنگ قائم شد بالآخر نام جنگ با سعد و دی چند فیصل
 خود را تا قوت قریب قبیل نظام الملک رسید و زخمی شدہ گرفتار گشت نظام الملک مغز منجر کر تا تاک پائین گدازت نمود و اول
 قلم بر چنانچہ بی را محاصر کردہ از دست مرہنہ مفتوح ساخت و بعد از ان ملک ارکا شہ از قوم نوبت کہ در قدرت دشتند تہذیب
 نمود و حکومت آنجا بہ انور الدین خان شہاست جنگ گو پاسوی داد و بہ اورنگ آباد و مرہنہ نمود و در سزہ یک ہزار و یک صد
 شصت و یک ہجری آمد آمد احمد شاہ ابدالی از جانب کابل شاہ جہان آباد گرم شد نظام الملک از اورنگ آباد بر بان پور
 منت منت نمود و خبر رسید کہ احمد شاہ ابدالی از احمد شاہ بن محمد شاہ شہزاد کابل رفت بعد رین آتیا نظام الملک بیار شد و فرہبت
 اورنگ آباد نمود و چہار ہجرت الا آخر سزہ ہزار و یک صد شصت و یک در گذشت نظام الملک در اورنگ آباد بہت
 یافتہ بعد از و پیشتر نظام الملک نام جنگ رسید بیانسی پور بہت اہانت وین شہت او میرے و نہاد و صاحب ہرم
 بود و قوت بگفتہ مغویان از پور مخالف گشتہ آخر کارش بر دست پور رسید گشت چنانچہ گذشت و در ہزار و یک صد پنجاہ پنج
 آفت جاہ اور از غناب بر آوردہ در سزہ ہزار و یک صد پنجاہ و شصت در حیدر آباد نو از شش فرمود و نظامت اورنگ آباد
 با و اور نہت آن بلا و نمود و سزہ ہزار و یک صد پنجاہ و نہت جاہ از حیدر آباد و سزہ ہزار و یک صد پنجاہ سبب طلب
 پر شش خدمت پیوست و نظام الملک اور از اورنگ آباد بہت بیونق و خود با اورنگ آباد شہت نام جنگ بیونق
 رنگ بشن کہ حال اقامت رہی پیشور بہت رسیدہ و نہاد بیانچہ شش گرفتہ با اورنگ آباد رسید و خبر بہت نظام الملک

اصف جاہ و رگدشت پشس نام جنگ پر سندھ امارت و ایالت و کن شست ہمدین اثنا عشر شاہ باو شاہ ابن محمد شاہ
اور ابو احمد نام جنگ باوصف موانع مفاسد مخصوص یعنی بہ ایت کے الدین خان و قمر زادہ نظام الملک کہ در محمد نظام الملک
بجگوت زابنور و اولے می پر وقت بوجیب حکم عازم ہندوستان شد و تاوریاسے برید خود اسانید و زین منمن شفقہ احمد شاہ
مشعلہ شیخ آمدن و رود نمود نام جنگ مرحبت باورنگ آباد نمود و برسات تہجا گذر نید و زین صورت حسین دوست تبصرت
چند اڈر توایب ارکاٹھ بہد ایت کے الدین خان پوسستہ اور اگرفتن ارکاٹھ تخریبس نمود و جواسط چند افسرے او فرنگیان کراچ
سناکن پہلوئے بند رفتن بہد ایت کے الدین خان شدند بہد ایت محی الدین خان بانور الدین خان گوپاموسی کہ از دولت نظام الملک
وزار کاٹھ لوامی ریاست می افرخت شانزدہم شعبان سنہ ہزار و یک صد و شصت و دوزرے صعب کردہ اور شہید رفت
نام جنگ باستراغ این سائخ باہفتا و ہزار سوار و توپخانہ بسیار و پاک پاک پیادہ تا پہلوئے بندر کہ پانصد گروہ جوہیے از
اورنگ آباد است شتافت و ستر بیج الاخر سنہ ہزار و یک صد و شصت و سہ ہجری سے پاس کامل تہخانہ فرنگ گرم بود
با لاف فرنگیان فرسایس ہزیمت فرستند و بہد ایت کے الدین خان کیسہ آمد و مجوس شد نام جنگ متوجہ ارکاٹھ گروہ خوبے
بدر فح فرسایس منہم تعین نمود از اتفاقات بر فوج گر پور چشم زخم از دست فراسیایان رسید و قلمہ نصرت گذر فتنے کہ پاسے
شتمت کرناک است تبصرت فراسیایان در آمد نام جنگ یا زوہم شوال سنہ ہزار و شصت و سہ ارکاٹھ کوچ نمود و سرداران
افاٹھ کرناک مثل بہت خان بیٹی خوشیہ کہ ہمراہ بودند باطنابا فراسیایان در ساختند و جو اسیس خود فرستاد فراسیایان
کہ وزر قلمہ بچنے بہت خان و شتند قلمہ شجون علییدہ در ہفتدہم محرم سنہ ہزار و یک صد و شصت و چہا ہجری سے افرشب کیسہ
بچا پاک جنگ آمد ہفتدہ نام جنگ و رعین گیر و دار فیل سواری خود را جانب افاٹھ بر اند تا بافتن ق اینما فرنگیان
شکند زمین کہ قبیل سواری نام جنگ قریب قتل بہت خان رسید بہت خان کھراوم ننگی بر و سردار و ان سینہ نام جنگ کیسہ
و او از ان در گزشت بعد شہادت او افاٹھ و نصار سے بہد ایت کے الدین خان را بریاست برو شتند بہد ایت کے الدین خان باو شاہ
عزیمت آباد و بر سند ارکاٹھ عبور نمود و در پاک افاٹھ در آمد تا فتنے بہد ایت کے الدین خان و افاٹھ کہ از چند گاہ مضرب بود و علانیہ
طرفین قتالی قاشس نمودند بہت خان و دیگر روسای افاٹھ بہ قتل رسیدند و بہد ایت کے الدین خان شہر قتل رسید و این واقعہ
و در ہفتدہم بیج الاون سنہ ہزار و یک صد و شصت و چہا ہجری واقع شد و بعد از ان سرداران شکر صلابت جنگ ابن نظام الملک
را بریاست ہستند و آخر کار چند اہر پرستور و دیگر قاتلان نام جنگ بہ قتل رسید چہ محمد علی خان ابن انور الدین خان
گوپاموسی بوجہ شہادت پدرش نور الدین خان قلع برجا بلے را کہ ششمین گاہ او بود قائم کرد و چون نام جنگ بارکاٹھ آمدہ بود
محمد علی خان شہادت پرست و اعزاز یافت و بعد شہادت نام جنگ قبلہ برجا بلے تہاہ کرد و درین وقت ریاست ارکاٹھ
بچند اکہ پہلوئے بند شستہ بود و عاید گشت و با عمادہ فرسایس بہر جا بلے رفت و محاصرہ کرد و محمد علی خان شکر شند و کوز
طلب مدد از صلابت جنگ نمود و پیشہ محمد علی خان ناچار فرنگیان آگر زینا کن چیتا پن و ریافت و ہاشمان بقا بلے
چند اہر آمد و زندے صعب نمود چند اکہ شکر شدہ ہزہ شعبان سنہ ہزار و یک صد و شصت و چہا ہجری بند زین شہر شستہ بہت
بچند ہزار و پانصد فرسایس کاروئے نزد محمد علی خان اسیر آمدند محمد علی خان ارکاٹھ مستحق گشت از زمان ایالت

و کهن نظام الدوله بن صفت بجا رسیده بود و در سنه هزار و یک صد و هشتاد و هجری نظام الدوله بامر پشه و چند بانک که ذکرش در
 مسوور گشت و دشمن احوال بجا پور بجا احوال سکندر شاه گشت بر سر ارکان شهر کشید محمد علی خان با اتفاق انگلیزین با او
 رزم کرده نظام الدوله و چند بانک و مرز پشه منتهی گشت محمد علی خان غنای یافت و عزم مستقل گشت و دیگر بار چند بانک با سه
 هزار سوار و چهار هزار پیاده آمد و در سنه هزار و یک صد و نود و چهار هجری شهر پناه ارکانه محاصره کرد و در اوج پیر بر نائب محمد علی خان
 دو ماه متحصن شد و جنگ نمود و کنگ از محمد علی خان رسید تا چار صلح کرد و چند بانک قلع و شهر گرفت و هر چه یافت ضبط نمود
 نواح ارکانه بی چهره نمود تا موسس عالمی بیا وقت و عنقریب آن در سال مذکور جنرل کوٹ و صاحب کلان کلکتہ بد استوار شد
 در پانصد تا یک روزه صعب نمود و در نایک منتهی گشت چنانچه در بیوز نوشته شده مولف مهنت اقلیم بزرگان پند و خسته ظاهر
 بر و کهن که نام مجموع ولایتی است اکتفا کرده در زمین اکبر و خلاصه تاریخ می نویسد هزار صوبه و سبب است میان دو کوه جنوبی
 آب و هوای نیک و در دو در صحرای آن فیلان بسیار است پشند و درین صوبه شمار گده قلمه سنگین برشته رفیع واقع است و
 سنگ طرف آن در دو گرفته و اینها صهار بر ناله که بر لیز گویند صهار است سنگین بر روی زمین سطح دو میان کوه خسته که بدو بندون
 بیانش کنند و در چهار کوه بنی آن چاه است بر استخوان که در وقت سنگ گردد و بدستور چشمه است که هر چه در وقت افتد سنگ
 می شود و در آن صوبه معدن الماس است و اهل حرفه آنجا پارچه نیک بافتند و در آمد دو بدیل کان فولاد است و آوند سنگین آنجا
 نیک می ترشند و غروس آنجا را گوشت و استخوان سیاه باشد و در آن بیانش کما نام جامی است معبد گاه هندوان و آن
 چشمه است عمیق و بدراز می بنای یک کوه و اطرفش بلند چون کوه و آب شور می دارد و مایه آبیینه و صابون و شور و آنجا پدید
 می آید و در آن نواح میمون و بوزه بسیار می باشد و درین صوبه پنهان رودها بسیار است آنجا گنگ گوئی که تمام گویم خا بد
 مشهور است و آنرا گوید اوری گویند و از کوه با نری بکتر می پوشد و از ولایت احمد نگر گشته بصوبه برات ملکانه رود و برود
 طرف بر ریاسه عمان فرود می رود و طول آن صوبه از بیانه تا بیک گده دو صد کوه و غرضش از بدرتا هند نه صد و هشتاد کوه شرف
 بیک گده و شمالی بد و غرضی بنانه و جنوبی بلکانه و در سرکان مشتمل دو صد پشته تلخ این صوبه است و در فاشش صد کوه و هفتاد
 و دو لک و هفتاد و هزار است و سلاطین برار الملوک عادل شاهیه نامند و اول ایشان فتح شد و است و او از انانی بجا نگر
 بود بطلا می افتاد و در سلاطین غلامان خاجمان که قبل از سلطان همینه حکومت بر او داشت منتهی گشت و بعد فوت خان جهان
 در خدمت سلاطین بهین مقرر متبر گشت و در عهد محمد شاه شکره بون عنایت خواجه جهان گادان حکومت بر او خطاب
 عا و ملک یافت و هشت صد و نود و پنج هجری خطبه و سکه بنام خود کرده و خود را عا و شاه خواند و پس از او پیرش و بر باین ملا و پیر
 عا و شاه و بعد از او نقاشان و کتی که از غلامانش بود بر بان عا و شاه بن دریا عا و شاه را در طایفه بر تخت نشاند و با او نشست با
 ابریم قطب شاه و اسی خاندیس اتفاق کرد و نام بر بان عا و شاه را از خطبه بهین گند و بنام خود خطبه خواند و در عهد و هشتاد
 و هشت هجری نقاشان و پیرش شمشیر خان و بر بان عا و شاه بر دست نظام شاه هجری و اول احمد نگر و دولت آباد و مرز به قتل
 رسیدند و دولت عا و شاه بیا بیا پیر می گشت

صوبه خاندیس مشهور است در بان پور در آن شهر زیاده است و ملک نصیر خان ابن ملک ارباب آنجا شمس نوره

بہشت

اتہ اورنگ آباد بہشت منزل مسافت وارد و از اکبر آباد تا برہان پور و و صد و سبت و بہشت گروہ و چہ بیست و پنج ہفتاد و در غلام
تواریخ سے نوید کہ شہر مذکور بسا صل و ریای بی ہے واقع بہت و مردم اہل ہنر در ان شہر آباد اند و در حوالی ان شہر با قلات فرانسہ
در رختان مسندل و جو بی شمار ہند و کسب کار اتجا اکثر جو در بعضے جا شالی نیک و متول بسیار ہند و پارچہ پیر سے صفا و
را و بانگری و سالو برہان پور بہتر سے مشہور و تہا سے ان شہر ہر نامے و پوریا و کو پنے بیٹھے بقول ابن صویہ و تورکا لو کہ
بیٹھے یہ بیست ہست تا ایک کہ متصل و لایت احمد نگر گجرات بہت ہفتا و پنج کر وہ و فرخش از جا انوکہ مالوہ
سال وارد پنجاہ کر و در شرقی آن بر از و شمالی آن مالوہ و جنوبی خانہ لیس و پنج سرکار شہر و در اندوہ و مال لیس
آن صویہ است و در خاشس جمیل و چہا رک و درسی و شش لک نوزدہ ہزار و ام دست و بروایت مولف
صیح صادق ملوک خانہ لیس فاروقی اند و اول آن طائفہ ملک راجاست و نسبتی بی بی
بہ برہان العارفین ابراہیم و ہم اسٹے پیوستہ بقاروق مسہر ابن الخطاب ہے رسید با کلمہ
طاک ارجبا بن خان جہان کہ پدر شش از امر اسے سلاطین و بیٹے بود و بعد پد را بعد امت
افتاد و وبالآفر و لشکر بان فیروز شاہ دہلوی سے مشہور شد و او لشکر جمیل تمام و بہت و ہر روز کے با خود گونے و چکار
رفتے روزی فیروز شاہ و لشکار گاہ از سپاہ دور افتاد و گر گشت ملک راجا از دور بدید کہ لشکار بگرد پیش او رفت
و گشت کہ ستم ملک ارجبا انجہ و بہت پیش آورد سلطان در عا شس پر سید ملک ارجا مال با گشت سلطان فرمود کہ
بہر اسلما رت پیش من گئے و گیر روز ملک راجا بدید گاہ او آمد سخاں بلدہ تھانیسیر از بلاد خانہ لیس با قطع او و او و ملک ارجا
و بہت صد و ہفتاد ہفت ہجرت ہجرت سے بہ تھانیسیر رسید و راجا ہی تلگانہ و راجا ان محمد و و از مطلع ساخت و برگویہ و ارا بہت بود
تا کہہ کتکہ بر اندہ پیشکش گرفت و سخت و ہر ایا پس سلطان و ستاد سلطان اورا قطع غیر و و عادل خان لقب تھانہ و نکات راجا
و ختر خود پسر ہوشنگ و ابی مالوہ و دختر اورا بہر خوشی ملک نصیر بہت و اورا و لی ہر مسافت بعد از ملک ارجا پسر شہر
ملک نصیر خان فاروقی جانشین گشت و خطبہ نام خود کرد و اس سلطان احمد بگرا کے نصیر خان خطاب یافت و چہر برگرفت و سراپردہ
شہر کرد و شہر برہان پور بناماد و قلعہ اسپر کشو و در زمان او ان ولایت بنجا بلکس معروف شد یعنی ولایت خان گرینہ قلعہ
اسیر و تصرف شاہ ہیر از بگنہ ران دیار بودہ و ان قلعہ بنام او مشہور است امید اورا و انحصار براسی محافظت بکلہ و در مسافت
بود چون تہا جانشین پدر شد از انج و سنگ ساخت و پنج ہزار کا و پنج ہزار گا و شیش ہشت ہزار گو سفند جمع آورد و کثرت
مال و بسیار زمینداران آن ملک متناز گشت نصیر خان خواست کہ ان قلعہ را بہت آرد با سخ نوشت کہ را وہ بکلانہ و غیرہ
عزم رزم و از بند قلعہ تھانیسیر و تصرف بر آورد ملک ارجا بہت و قلعہ الگ بگنہ مان متصل بہت خواہم کہ افعال مراد قلعہ
جای علی ہسایان رضا و او نصیر خان و و صد مخفہ تر تھیب و او و و سبت مرد و راجا شہر و بقلعہ ستاد ہا شنید کہ با و نصیر خان
آمدہ لاجرم بہت بقا شتافت و در ان مکتبہ بیرون آمدند اورا شہر و قلعہ اسپر کشو یا قلعہ نصیر خان و بعد از نو فرزندانش
در اموال یعنی ہا تصرف بگردند و ان اموال بود تا آنکہ اکبر بادشاہ قلعہ اسپر کشو با کلمہ بعد از نصیر خان سپہر خان میران
عادل شاہ و قلعہ ایسا سہ بجای پدر شہت و بعد از نو پیشس میران مبارک شاہ و شش از و میران عیسا بن مبارک بگرفت

تخت و خود را این شاه خوانند و در بیان گویند و در این طبع ساخت و لشکر بجا که کند که شید و مقرر باز گشت از بکر اتیان من گفت آنجا
 نهاد و خروج بجای گرفت و پانزده استغفار کرد و پیشکش چند ساله در بنام و چهار پسر سلطان محمد شکر بگرفت که متوجه قتلش بود دستاو
 و بعد از آن میران و او را شاه برادر و هر دو سلطان مبارک شاه بگرفت تخت و چون در گذشت پسرش فریقین خان و عالم خان
 و دخترزادگان نظام شاه و کلبه خان و نصیر خان بودند چند روز با دیگر بگرفت تخت و چندین اثنا عادل خان بن نصیر خان که دختر
 سلطان محمود شکر بگرفت بود از سلطان سلطنت قتلش پسر خود سلطان مظفر العادل خان و او را اعظم جهان یون لقب نهاد و سلطنت
 نهاد پس باین ترتیب پسرش سلطان محمود شکر و دختر پسر خود سلطان مظفر العادل خان و او را اعظم جهان یون لقب نهاد و سلطنت
 نهاد پس باین ترتیب پسرش سلطان مظفر العادل خان و او را اعظم جهان یون لقب نهاد و سلطنت
 سلطان محمد شکر آئی عرش شاه باو شاد شد و چون جهان یون باو شاه اگر کاتب سلطان بهادر بگریختی قتل یافت بعد از فتح غرم شکر
 سلطان محمود شکر و عالم شاه و عالم شاه و قطب شاه فرستند که بعد از شاه بر ناپور آیند جهان یون باو شاه از آن تخت
 در گذشت و قتل و قتل نصیر شاه و بنام سدی بنگال آورده و شاه با اتفاق قادیان شاه مالوی مالو را از تصرف سپاهیان
 و باین ترتیب بعد از آنکه در عهد زبور در پیش مبارک شاه و پیش از او پیشش میران محمد شاه و پیش از او پیشش حسن خان که خورشید
 بود بگرفت تخت و بعد از آن جهان یون مبارک شاه که بدرگاه اکبر باو شاه در عهد برادر رفته بود بگرفت تخت و سلطنت
 در جهان یون قتل و قتل بود و بعد از او جهان یون مبارک شاه که بدرگاه اکبر شاه می فرستاد و بعد از او پیشش حسن خان بن راجه علی خان در برهان پور
 این سلطنت رسید و خود در عهد شاه و در عهد پیش بر تخت و چون شاهزاده و امیران بن اکبر باو شاه بدکن آمد مخالفت و رزید
 اکبر باو شاه متوجه قتلش شد و با او شاه با غیر قتلش و با او شاه بپسر و در عهد است اکبر باو شاه شتافت و در هزار و
 بیست و سه ساله قتلش شد و در عهد شاه و در عهد پیش بر تخت و -

گذشت و کمیتان

پوشیده ماند که در باب سید حسین فرخان مدوایان خاکس و کمن از نواریخ پیشین روایات بسیار است و نیز می آید از آن
 در بین دور بق مرقوم شده است که سالی که درین زمان در ملک و کمن تصرف اندر برشته از آنها بقلم آرد که بعضی از ملکات و کمن
 در عهد اکبر باو شاه پیشش از دین محمد بگرفت باو شاه و خلف ارشاد شهاب الدین باو شاه سلطان حسین گنگا کاتبی تصرف
 در آمد و سید حسین از آن دور گنگا کاتبی باو شاه بن شاه جهان در عهد پیش در مدت است و در سال کبلیه منبسطه و در آن
 سید حسین باو شاه شک و مخالفت سید و متقابله پیشش سید و پیشش سید و غیره صافی گشت و چون عالمگیر در گذشت راجه
 سلطان حسین سید که در عهد عالمگیر سید شده بود و با او خود او تصرف جنگ و با اتفاق خان شده و علامت خلاصه او را اصلاح
 نه دره پشاه شاهزاده محمد اعظم شاه دین عالمگیر گریزیدند راجه سید بود و کمن پیش گرفت راقم حروف بنده می از احوال
 راجه سید بود و امرای او بقلم آرد و راجه سید بود و پیشش سید است و راجه سید بود و پیشش سید است و چون راجه
 سید از قتلش گریخته بدکن آمد و پیشش سید و فارت گریه پیش گرفت و با او شاه گنگا کاتبی گشت و سید

۱۱۱

به او در آن وقت که او را از قزوین فرستادند و او را به سوی ملک برنگردانند که آبروی دریا می کشتا سبب بوده و بالایی چندتایی که از نوکران عهد او را برجا بود از
 بجز اینست به زبان بوده است بخت بد زبان ایشان نیست و بردمان امرای عمده را گویند چون راوسا و بودرگشت و او
 پسندیدند است که ولایت خود را در امیرای مقام ملک در میان خود با قسمت کرده گرفتند زوجه را برجا ساهوشی را با جبار نامی را از او برجا
 خویشین و بخواهید که بخواهد را از این پیش است آورده از اقربای مادی خود قرار داده بجای را برجا ساهوشانیده و امر را متاثرش کردند
 او و بخواهید در ستاره که در پیش پر دخت بالایی چندت که ذکرش گذشت و او سپرد دشت سپر برکش با بے را و و دیگر همانچه
 اپا نام چون بالایی و دیگر گشت پیش با بے را و این بالایی بجای نشست و پوناشمین گاه ساخت و در عهد محمد شاه نوزمان
 بر اجسا بود که آنوقت در قید جات بود مگر رشک بر بند و ستان کشید و بناخت و غایت پر دخت و از اکثر ناظران صوب جات چون
 به طریق تعلیم می گرفت و بر بعضی صوبه مثل مالوه بانعام تصرف شد و او دو سپرد دشت سیکه رگتانه را و تا اکنون که سنه هزار
 و یکصد و نود و پنج هجری است بقید است و با قلیل گاه در متفق شده با برادر زاده های خود متفق گشته با عانت مگر نیمی جنگ و
 دیگر بدنام بالایی بنام نسا و مشهور بوده و بریاست پونا قیام دشت و هنگام امارت و حکومت بر دشت امیرای مقام غالب
 اند و در ملک به ایشان سزای شد و قلیله ایشان گذشت و رام را که بجای را برجا بود در ستاره گده بر سندر ریاست
 قیام نیست بجز در آن زمانه با اختیار خود است چنانچه تا اکنون پیش او را سپاه اول و بالایی در خدمت مناسبت با کجایانها
 رتن یا بچه را که سپرد دشت یکی را بسوا پس او نام بوده و او دشت که بهالو جمعیت کثیر او را بنا بر نشانیدن بخت و سینه از
 در کهن آورد و بود از احمد شاه و بدلی در مری مع تداوین چایچه ایا در آخر عهد سلطنت عالمگیر ثانی با اتفاق احمد خان بناگش
 فرسخ آبادی و در دشتخان و حافظ حجت روسای رده و شجاع الدوله این وزیر الملک ابو منصور خان بهادری و غیره امرا
 بنیادین و سبب کرده بتقلیل سزایه نفسیاس آنکه بسوا پس او دنا و از دکن آمده بودند از آنجا موضع مالی است شتافت بنام او
 تصور ابدی بخت و دنا پان از سبب احمد شاه ابدی که سکر عبارت از حضار جوین است شت و با سپاه در این استقامت
 کرد و احمد شاه در ده کرده و در عتضا را که گشته تا فتن گرفت و در سده غله نید نمود و گویند نیدت حاکم کوه همان آباد باشد و بود
 از غله و غیره بخت کرد از زوجه هزار سو از عزیت شکر سواد نمود احمد شاه از جاسوسان این خبر شنیده بگریخته فوج خود که فریب
 بخت پیش از او را برجا ساهوشان بر جنای شکیبگر زده هفتاد و هشتاد و کرده قطع مسافت کرده فوج
 روین آمده بر گویند چون بلای ناگمانی رسیدند بخت که ازین است بر دنا فاعل بود و حضرت گشته روی نیز است نهاد ابدی
 فرسنگها تا نسی کرده بهر را بخت بیدری ساهوشان و سگ گویند نیدت با بریده مظهر و منصور و داخل شکر احمد شاه شد در سر او را
 با فرستادند و ایشان تحقیق کرده عرض نمودند که سگ گویند نیدت است با کجکه چون سده از بیرون باشد سگ سیدن نیدت سیدان
 و غیره در آید لاغز و ناتوان و مردم ازین قوی نیست و تا وقت گشتند با سگ گویند نیدت بگشت بهب و شتر و غایب
 سبب که به نچون خبر گشته شدن نیدت و نارنج و فستق بسج و کینان سگ سید را بچسب منسوب الی حال شد و در زمانه
 شد و گفت معلوم است که از حضرت بهرین بهیم و نهم گزیدگنان برکن شتایم به او پسندید و گفت که بسوا پس او را برجا
 نشانیان نیست و به آورده و حال ایشان قدره نزم با بر کرد و دیگر سپاهان و سپاریان مرهاقت گزید و جنگ گزیدت

مختصر

بعد از سال در گذشت و بعد از وزیرین را و این تا نما حکومت گشت و یک سال حکومت کرد گناتمه را و این بابی را و
 و بر او زاده و خود وزیرین را و او به چهل و پنج گشت و ایمان ملک سازد و منفر شدند و بر پستش یعنی نگشتند در قتل این احوال
 زوجه شریفین را و پسری را بند و مادر او را و نام نهاد ایمان ملک مادر او این وزیرین را و این پانجا بن بابی را و او بر پستش از
 اکنون که هزار و یکصد و نود و پنج پسریت عمرش به نه ده سال رسید و بر پست پونجا قیام می دارد و گناتمه را و او به چهل و پنج
 با نگریزان در ساغلا صد و نود و پنج پسریت چنانچه بر نام های بسیار میان گناتمه را و او را فوج مادر او واقع شده و سه شو
 چنانچه در هزار و یکصد و نود و چهار گناتمه را و با اتفاق خیل گاؤز که اکنون بخلاب چهل منی طلب گشته احمد آباد و گجرات از دست
 نهایی سیندی و کجوبی و غیره روسای محاکم مادر او بر زمامی متواتر متزلزل نموده بنا بر تفرقه دیگر جایا پانجا بن رگناتمه را و
 لشکر یان مادر او را و مادره حرب و قتال استتال می دارد و گناتمه را و او را یک پسر صلیب بوده است که بابی را و
 نام دارد و گناتمه که پسر خوانده گویند و آنرا امرت را و نام داشت و چنانچه ابا بر او بابی را و او کلان را یک پسر بوده که بیاد
 نام داشت و او نشت که در رزم ابدالی صاحب کس او به قتل رسید چنانچه گذشت مخفی مانند اخصار بابی را و او در پونجا نشین
 سید اندر در اکثر محاکم و کن تصرف اند و بسیار از مملکت هند و ستان بنا بر ضعیف سلطنت در عهد پیش شاه سنولی شده بود
 چنانچه تا جنوبی کنار گنگ قنوج و شور و کوره و اناوه و بطرف مشرق صوبه او شیره را که کشاکش مانند و آنرا است جنگ علی و دیگر
 ناطق بنکا در گوئی بوسله و گنئی را که از برادران و مقدم را چه سا هو بود در جوئی بنکا که بعد از زمامی بسیار و او
 بود در بطرف مغرب و جنوب شاه جهان آباد و اکبر آباد بر تمام چوئی نانه شل و اتم و دیگر کجا و او را نامی او در پونجا بود
 و ملک ایشان را و او بخش کرده یکی از آن بر چوئی نانه و او بود در بخش دیگر خود تصرف شده بودند احمد شاه ابدالی شاهزاده
 بر اند چنگ مابین گنگ و چون از آن هنگام بیرون رفت از آن جمله کور بوزیر الممالک شجاع الدوله بهادر و اناوه سجا قنوج
 رحمت خان ریوید و دیگر به بخشی الممالک احمد خان بخش که پیشتر در تصرف ایشان بود تقوی یعنی نمود اکنون در قنوج جنوبی
 همین که قطع گوئی است و بر وزانگر وزیران ایشان را بر زنده اما در نواح جنوبی با سپاه انگلیزین که رئیس آنجا کلنل گاؤز نام
 دارد و هنگام زرم بر پاست و از در قسم حروف نیز در آن قضا یا حاضر بوده چنانچه این قضا یا در ضمن او بین و سر و سر مرقوم
 است و اکنون که هزار و یکصد و نود و پنج پسریت است از مملکت هند و ستان صوبه او بین در تصرف سماجی سیندی است
 و گویند که سماجی سنوید غلام و غلام زاده اخصا و بابی را و است و کجوبی بود لکه را گویند که بر او زاده ملهار بلکرت چوید
 اند که اکنون در و کن هند یان بر همین که از گروه بابی را و اند و دیگر خوشایند را چه سا هو که بوسله اند اکثر جایا ریاست سید اند
 شل صوبه بابی این مخا نوبی این را گوئی بوسله که در خاک پور علم ریاست می افرازد او را پسر تیر و تصرف است به مالوه
 امین مانند داخل هند و ستان است از و یار و کن قنوج سید اند چه این طرف نزدیکه و ارفع است به سنور احمد آباد و گجرات
 و دریا سه نزدیکه می فاضل است در بیان هند و ستان و در کن و ساحل جنوبی آنرا در و کن می شمارند بالحد و همین است
 مؤلف غلام تاج پسریت قدیم که در زمان سابق تحت گاه را چه بکر حاجیت است بر او پیش را چه پسر می وزیر و او تل
 آنجا حکومت کرده در او تل نشت که بر دهن و در سیم سین والی بدر عاشق مشد و او را بنو است و قنوج ایشان

ن و یار پر دست ختم چون سلطان محمد شاه بن فیروز شاه در دلی بر تخت نشست حسین غوری را که از صفای سلاطین غوری بود و نسبت
 او بسیر و سبب خویش و دلاوری خان لقب نهاد و بکومت مالو و دستاورد دلاوری غوری ببالوه رسید و در دیار قوطن گزید و مستقل گشت
 در شہت صد و یک سہرے سلطان محمود دلی کہ از دست سپاہ صاحبقران امیر نیمور کورکان باو سپاہ اور و دلاوری خان با حتر اس
 و شہد سلطان چند می در آنجا بماند و بدلی باز گشت در گذشت پیش سلطان ہوشنگ مخاطب شد بادشاہ شد و اورا اکثر با
 سلطان مظفر گراتی و پیش بنم و صلح رونجی او در شہت صد و سی و دو ہجری احمد شاہ بنیہ والی دکن روی بکبر لہ آوارہ ہوشنگ
 با اورم کرد و منہزم باز گشت و ز شہت سہیر گشت سلطان با عز از تمام مہند و دستاورد ہوشنگ در آخر عمر شکر کبواہ بانیہ کشید و
 دلاوریان بر آورد ہوشنگ آبا کہ از اہمیت او بود اقا ست گزید و در گذشت ہجرتش در ہند و ہست و ہمیشہ آب از ان می چسکہ
 و ساکنان آنجا از کرامات اومی دہند و بعد از کپہش محمود شاہ غوری پس از محمود علی بن ملک نغمت از اولاد دلاوریان
 غوری بادشاہ شد و مد اس و فوائدی بنا نهاد و توجہ چہو رشہ و قلہ کوٹیلہ کشود و بیلاہ منہ ساخت و با صد ہزار سوار غرم
 لشکر گرات کرد و در اہ خبر فوت سلطان محمد شاہ گراتی شنید با وجود عدوت لغزیت و شہت و رسولے بہ پیش نزد سلطان
 قطب الدین گراتی دستاورد با وجود آن برودۃ و وفات ساخت و روی بہام آورد و میان ہر دو بادشاہ مقابلہ عظیم اتفاق
 افتاد و انویان بہریت رفتند و زیادہ از دو صد سوار سلطان محمد علی نمانندہ او از مرکہ برون آمد و خورد اہل شکر گاہ سلطان
 قطب الدین گراتی رساند و سپاہ پرودہ خاص درون رفت و تاج و کمر مرصع سلطان قطب الدین برگرفت و بہ اردو سے
 خود باز گشت و او از ہ اندخت کہ دیگر اتیان شہون سے ہم سپاہ گرات در قویم تعاقب او نکردند سلطان محمود ہجرتی شب ۱۰
 سند پیش گرفت و مبارک خان قاروتی والی خاندیس گشت و میر اناشکر کشید از پیشکش و سلطان در ان ان
 اصلا اتفاق نہ نمود و بر جمید پیشکش باز کرد و امید و در حرکت آمد رانا مجھ کر و مانے و از ہر او دستاورد تا باز گشت و با سہ
 شد والی احتجاجی و ہر ایدرم گشت و ہجیرا بہ بیعت خان داد و یار دیگر غزم ملک رانا کرد و ماندل را قہر آفر اہ گرفت و
 چنانہ خوب ساخت و غزم لشکر دکن کرد نظام شاہ بنیہ باور سے مصعب کرد و انویان بہریت رفتند و کمینان بتاعت مشغول
 بشدند سلطان محمود علی کہ ثبات و زیدہ بود بر قلب نظام شاہ حملہ برد و ظفر یافت و کمینان بہ بد رفتند سلطان بہر را
 حاضر کرد چون شنید کہ سلطان محمود شکرہ گراتی با ہمداد و کمینان متوجہ است از راہ کوہستان گونڈوارہ ببالوہ مرہبت نمود
 و ہند و رسید و متوجہ کپوارہ شد و در ان دیار قلہ جلال پور بنا نهاد و ہند و باز گشت و در شہت صد و ہشتاد و دو ہجری در گذشت
 و او ہمیشہ شنیدن اخبار سلاطین سلت اشتغال نمودی و از آثار ایشان قواعد جہان لاری زندگی آموختی و ہر کمال تعجب شد
 از خزانہ خویش و اوی دان و جہ از نگاہ بانان طرق بازیافت کردی و از وی شہرے کی گشت امر کرد کہ ہر کجا در ملک من سبے
 بہ تیغہ حاکم ان موضع را بقتل رسانند حکام ہالک او لشکار سبے قیام نمودند و از انہا اثر نگذشتند چنانچہ بعد از فوت او سالہا
 در مالوہ کے شہر و گرگ ندید و بعد از و پیشش عیاش الدین علی بادشاہ شد او کہیم و عیاشش بود با ہر گشت کہ در ہند پور
 بسیار لشکر کشی کردیم اکنون ترک ان کنم و بہر ہا ہم پس از نہ در تصرف و شہت بان قناعت کرد و ہند و را شاہی آباد نام نهاد
 و پانزدہ ہزار ان و شہستان جمع آورد میان ایشان امیر و وزیر و عارض و وزیر و مدرس و حکیم و ندیم و قاضی و محتسب

و بعد از آن تعیین نمود و پانصد کبوتر که اجیر اندازی و نیزه بازی آنوقت در بر زمینهای داور پانصد کبوتر که
ششصد بازی تعلیم کرد و بر سیر و گشت و در حرم باز ساخت و علاوه سایر کبوترگان و در جنگ نقره که هرگز بهشت آید باشد و در جنگ
یک روز پیمانی شود و در من یعنی در آثار برین مقرر نمود هر جانور یک در حرم او باشد چندین حلقه روزی و یا بد چنانچه طوطی و شاکر
و امثال آنرا همان حلقه باشد روزی موثقی در خانه دید بفرمود و در من غله و در جنگ نقره نزدیک سوراخ او نهاد و باشند و امر
کرد هر گاه خدای را شکر گویم بنجایه تنگ بستن آن رسانند و با هر که سخن گویم هزار تنگ باور دهند و او بقایب صلح و برهنگار بود و در
دلت آن عمر نماز تجمید او فوت نشد و مسکرت نمود و یکی سسم فری پیش او برد و گفت که فریست است سلطان پنجاه هزار تنگ با و داد
پس ستم در دیگر تنگ آن بی آوردند و گفتند ستم فریست است سلطان پسر ابی بنیاز کرد و بعد چندی دیگر بیاید و بیاید و در
که سسم فریست است سلطان گشت او را پنجاه هزار تنگ نقره بدهند تا گفتند مگر فریست را پنج سسم بودند که خداوند تعالی هر یک را
ار آن پنج تن که سسم آورده چندین نان داده سلطان بخندید گفت تو از بود که یکی از آن پیشتر آورده در روغ گفته باشد
با عیادتش از ده سال از سلطنتش گذشته و حرکتی نکرد سلطان بهلول بودی و اسلحه در ملیط در مالوه کرد و در شهرت صد و هشتاد
و نه چهره سجد و در زنتور سپید سلطان شهبان عالم چندیری را بدفع او تعیین نمود بهلول بودی باز گشت سلطان عنایت المبرور
در نه صد و هشتاد و نه چهره در گذشت بعد از او پیشش ناصر الدین بلقب شهباب الدین باو شاه شد و خونریزی و شرب
شراب پیش گرفت و بچهار هشتاد و نه چهره بسیار کرد و شکر بختور کشید و زنی را از خوشان را آمانخواست و بند و با گشت
و آخر از ملاهی و مناسبه توبه کرد و در نصد و شصت و نه چهره در گذشت بعد از او پیشش سلطان محمود باو شاه شد و در نصد
عمر خویش از غلب میدانی که از بزرگان او بود عاجز آمد چند آنکه بخود و بیست کس از سلیمانان در خدمت سلطان
نماندند و بسیاری از حرم او را از چوگان شغرف شدند و خواستند که میدانی را ای را سلطنت بر گیرند سلطان آگاه شد و
پیمان شکنی بگریخت و بگریخت رفت سلطان مظفر گزاتی او را از کرد و با خود بر تخت نشاند و به ابراد او بیکوست مالوه رسید
و نوزده هزار چوکت کبشت میدانی با اتفاق را اناسا لکما سلطان رزم کرد و اکثر امرای سلطان قتل شدند سلطان بنفش پیش
آمانه قتل شد قریب صد زخم باور سپید چوگان از شجاعت سلطان تخیر ماندند و بفرمان را آمانه زند بگشش آوردند را آمانه
او را چون بد بدوست بسته پیش آید و در میان آنجا بجهت او پیشرفت و چون نیک شد با هزار سوار بید ستم خواست سلطان
دیگر بار سلطنت رسید لیکن کارش را رونق نماند پس سکن در خان در چندین را ای در چند برسی و سلمدی از خوشان بگریخت
در سارنگ پور سلطان دشتند سلطان سلمدی رزم کرد و در یافت و مدعیل بیست آورد و سلمدی طاعت کرد و در نصد
س و دو دهانه خان برادر سلطان بهادر و اسلحه بگریخت با و پناه برد و بهادر او را طلب نمود سلطان حوالی گفت که چون را آمانه لکما
در گذشت در عهد پیشش بی لزه خان بفرمان سلطان ناصر و در چو ر غارت کرد و بیست و سه سلمدی و غیره از سلطان منویم بگریخت
از و سلطان بهادر رفتند سلطان در کار خویش حیران گشت و نامه سلطان بهادر نوشت که تربیت یا فنگان آن خان و نام خود ایم
که بخدمت آید و بجز در سیم سلطان بهادر از نوزده چو سلطان محمود و در آن غزیت در گذشت سلطان بهادر
برنجید و شکر بنده کشید محمود شاه متعجب بود و در طلب پیش پر وخت امر گفتند که هنگام پیش نیست سلطان گفت و نام که در دست

پس از آنکه پسران زرتشتی چند و پیشدادی که در آنیم پس در هفت سلطان بهادر بر قلعه استیلا یافت جاد خان برادر
 سلطان بهادر بدکن گنجیت و سلطان محمود و صلیحی تا جبار نزد بهادر شد بهادر او را مکریم کرد پس چون در سخن و شستی کرد
 نبوس و مقبول گشت مملکت مالوه بسطغان بهادر گجراتی رسید سلطان سلطه می را اجین و سارنگ پور اقطاع داد
 و گجرات باز گشت و دیگر بار مالوه آمد و او را با قوم و آبها عش بگشت و اجین بدریا خان مالوی و مند و باخت یار خان
 داد و اجین سلطان عالم حاکم کاپلی داد و گجرات باز گشت روز نهم و چهل و دو هجری بلو خان بن لو خان که از غلام
 ز او گمان سلاطین مالوه بود و بفرمان سلطان بهادر گجراتی حکومت سارنگ پور داشت چون همایون شاه
 پنجگانه شتافت از سپاه گورکانیه آن ملک را بگرفت و خود را ملوکادر خان خواند و خطبه بنام خود کرد چون شیر شاه
 آن ملک را بگرفت شجاع خان که از امرای بزرگ شیر شاه بود و سنا و سخنان اشتها در داشت شیر شاه حکومت اجین
 با داد و چون سلطان محمدی به سلطنت رسید شجاع خان بر مالوه مستقل گشت و خواست که خطبه و سکه بنام خود کند
 زانجا پیش از آنکه قصبه سجادل از آثار اوست و بعد از و پیشش میان بازی بدین شجاع خان معروف استخاوت خان
 بجای پدر نشست و از پندی که نشینش بود سارنگ پور رسید و برادر خود دولت خان را که بفرمان پدر حاکم اجین
 بود بقتل رسانید و بلکه مالوه استیلا یافت در نهم و شصت و سه هجری خطبه و سکه بنام خود کرد و خود را باز بهادر شاه
 خواند و متوجه ملک المین و پیسه شد و برادر دیگر خود مصطفی خان ایلی انجا را نیز بهیت داد و استیلا یافت و با دوام عیش و
 شرب تمام پرداخت و او در موسیقی مهارت تمام داشته و بر آن روی متی که در حسن نظیرند آشته عاشق شده و شب و روز
 با او عیش و طرب بسر بردی و بکار دیگر نیز پرداختی و در نهم و هشتاد و هفتم خان و پیر محمد خان شر وانی بفرمان محمد اکبر پادشاه
 پنجم مالوه شتافتند و بعد دو سارنگ پور رسیدند باز بهادر از مجلس بزم برخاست و بیدان رزم شتافت و نهم
 بخانه پس گنجیت او هم خان بر سارنگ پور استیلا یافت و روی متی را بدست آورد و خواست که با او سباحت کند و چندی ز بهر خود
 و بگرد و گویند که باز بهادر در مقام فرار امر کرد تا او را بکشند و تا آخر که باز بهادر با مان نزد اکبر پادشاه آمد و در ملک امرای دو هزاری
 مسلک گشت و بود تا آنکه در گذشت و دولت و مملکت مالوه بگانشگان سلاطین گورکانیه رسید و در عهد محمد شاه گورکانیه اجده گردید
 تا که بصوبه داری مالوه قیام داشت و کنینان غالب آمده در رزم او را بگشتند و بر مالوه متصرف گشتند اکنون احیای سینه میل
 غلام زاده احماد باجی را او در کنی بصوبه داری مالوه قیام میدارد و پوشیده نماند که در شهر صفر سنه یک هزار و یکصد و نود و پنج هجری کلنل
 ملک که بنده از او اول او در گوالیار قوم است بکنی سن گوزر صاحب کلان کلکتہ بنعمتیم صوبه مالوه به زور رسیدند و کیتان
 جوانان اسکاٹ صاحب راقم حروف که در همان ایام از حضور صاحب کلان خطاب کیتان سفر از شده بود از گوالیار بکوشش
 تعیین گردید کامرن گده کیتان و چند صاحب دیگر مقدمه قوج اگر ز شیو پوری از توابع زود که در تصرف و کنینان بود رسیده طوفی
 از حصار انرا بفریب توپ بشمار ساخته قهرا قهرا قلعه را بگرفتند کلنل از زور شیو پوری آمده قدم جرات پنیر اجین پیش نهاد و نامه بود
 دیگر جاسید صاحب مشورت راقم کلنل ظاهر ساخت که در نهایت تمامی اطراف این ضلع را که در تصرف کنینان است شرع نمودن
 صلح است قبول نه افتاد در مساعیت کرده از پندار بانی و کنینان جنگ کنان بشهر سر پنج رسید و بست و سه روز آنجا بماند

زخت آقامت انگند و پیش ازین که امام علی ولد مصطفی حسین سپر خوانده و الدراقم کرد نیپال نو کوفتند و در حیات محمد خان والی
نیپال بود و راقم حروف بدییری از کوهها و در راقم نو نوشته از حسن مروت و اخلاق ستوده صاحب خویش و دیگر انگریزان اسکاٹ
ساخت چند انگلیس مع محمد حیات خان رسانید و علاوه برین پیش ازین همراه کرنل کادو کپتان بایم که حالاً بجز شده است نیپال فتنه
بود کینچ شنا ساری با حیات محمد خان مید شست اکنون ابواب مرسل فیما بین حیات محمد خان و سیم بایم و کپتان جو ناتمان
اسکاٹ مفتوح گشت چون سیم بایم و قلعه گوالیار مقیم شد و کرنل کک پنیر اوچین با موگر وید حیات محمد خان بدستور سلسله خطوط
متضمن بر طلب فوج انگریز بحسب سحری صاحب با کرنل کک مربوط داشته وکیل خود را با تحایف در مقامات فرور پیش از تنگ
در خدمت فرستاد و مکرر بر طلب کرنل قائم نوشت چون کرنل سرور رسید هر چند صاحب اقم حروف و وکیل حیات محمد خان
بنابر پیش رفتن بجهت سحری موقوره نمودند مقبول نه افتاد و به صلاح مردم گندم نامی جو فروش بائل گزیده شست بشهر و او در گنگا
در سفر و حج مقوم نمود مردم شهر از تاخت و کنیان ترسیده هیچ یک از بازاریان و رین نسبت و کسه روز بازار و کاکین دستند
کار بر لشکریان از طرف غله شواری شده چه نهار تاحت و تاریخ و کنیان آمد و شد از بیرون دشوار شد ناچار از سکنه شهر صبر آورد و هرگز هیچ
یا فتنه غذای خویش می ساختند و در حلال این احوال پیش ازین در بی منزل و مقام مکرر خطوط والی نیپال کرنل کک متضمن بر
غمیت نیپال میرسیده و هر چند کرنل کک عرض نموده میقد که در شیر ساریت فرماهد و ستقامت مروج موجب غلهاست و هیچ
وکیل جانسین صاحب که در نیپال بود او نیز در نیپال جرس جنابی کرد و مکرر نوشت که در رسیدن نیپال والی امکان با اتفاق کرنل
عاقربست و مخالفت رادل سست می شود آخر کرنل کپتان جو ناتمان اسکاٹ صاحب در جواب همه آن گفت که ما را از نظر
والی نیپال اطمینان کلی نیست و میدانم که مخالفت ماست هر چند که باستمال گفته شد گوش شنود انگردید و گوشش بجای نرسید
در خلال این احوال سینه نیپال والی مالود از اوچین بانوح و توپخانه بسیار ابلغار کرد و با سپاه خود کیش ازین در سر و رخ
بمقابل انگریز تاحت اطراف بود و لغتی گردید هر روز جنگ توپخانه و بیمان بود کار بر لشکر انگریز از طرف غذا تنگ گردید حصول غله
بر سکنه شهر غلها رفت چند انگلشکریان تان گریه را پیچنگ می زدند و لقمه از دهنان مردم شهری ربودند و غرابا و قمار اجان از طالب
بر آمد چون غله شهر آخر شد رای برخاستن شستن غالب نشت کرنل از غایت بزدل دو پایکیو کشید و از شهر سر و رخ طلب پارکشی
گرفت و از نواح شهر و نیم شست کوچ کرد و کنیان بجا وقت اطراف و جوانب لشکر انگریز را چون احاطه بالاله بدر و میان گرفتند و
از وقت کوچ تا رسیدن منظر نگاه هر روز بازار کار زنگ گرم بود و خورش عظیم بر پا بود و هر روز نگاه انگریز به ست مخالفان غنیت
میرفت و اکثر از سپاهیان لشکر طرفین زخمی گشته میشدند قیل سواری راقم حروف که از سر کار کپتان جو ناتمان اسکاٹ بود و او
بناتدیرات جنگ با طایفه انگریزان پیاده تر و میگرد و راقم بران سوار میشد و قریب بان مجروح گشت اما زخمی سهل بر داشت
بالجمله از نگران بشجاعت تمام رزم میکردند بعد سه روز بوضع مهیب پور رسیدند و زری و شهر شاه مهیب پور نگاه را گذارند
جرب و رزم و کنیان کردند و بر سر آنها رسیدند مخالفان و در گذرده شدند پندار با بانوچی از و کنیان قریب پنجره سوار شدند
مهیب پور حاضر و کردند دستورات بران با سواران و این طرف توپ و خیز سواران بسیار قیل و زخمی گشتند و کاری شب
پروند جماعتی دیگر یعنی مهیابی سینه مهیب که بانوچی کثیر قریب شست هزار سوار بمقابل انگریزان پای خنات و زربند و شنگانه

ندم چندان یا نهما سبر و ادب که کوشی با کوشش باران مست انگریزان مخالفان را منزه ساخته متصل لشکرگاه آنها که بنگاه را اگر نیز این شهر
 نعتی باقی ماند چون برگشتند مخالفان بدستور اطراف و جوانب را از دور گرفته می آمدند چند کنگر نیز آن را غل خیز شدند مخالفان
 همچنان محاصره داشتند بدین نوع بستی و گنوم ربیع الاول هزار و یکصد و نود و پنج پیمبری بکلار س که شش کرده از سیه بی سینه بود و کرد
 مزد در بطرف جنوب واقع است رسیدند محوطه نظر بنا بر مردم شد همچنان تاخت مخالفان بستو که اگر کسی بنا بر کسی و یا کسی از لشکر
 بیرون رود بر دست آنها گرفتار شد هر چه در کمر و در بر داشته باشد از دست و پد روز سه انگریزان از محاصره بکنیان طول
 گشته در آخر ماه ربیع الاول هنگام نماز مغرب بنگاه در قلعه کلار س گذاشته مجربیده بر فوج و بنگاه مهاجری سیند بهیه که از نظرف بود
 و کبر و مابین سهر داس و دوسه جا افتاده بودند تا خنند سینه پیش از رسیدن ایشان منبزم رفته بود انگریزان بتعاقب
 پرداختند و شبگیر زده در نو و حاد و دهر داس رسیدند و یک ضرب و قلیله از پس مانده های بنگاه و کنبیان بست آمد کرنل
 گنگ از غایت خرم بران اکتفا کرد و بیشتر رفتن را مانع نمود اما اکثر صاحبان مثل صاحب راقمه و بر و مس و کامرن بست کرده
 قدم جرات بیشتر نهادند هنگام طلوع آفتاب بر منبر سینه رسیدند چون آتش تا بزا تو بود و کنبیان معنه نیه از ان عبور
 کرد و بودند اندک از اجمال و افعال آنها چنانچه زده ضرب توپ و در نیز قیل با یک نشان و پنجاه شتر با یک نقاره شتری
 و دیگر اشیای متفرقه از طرف مس و برنج و قلیله از نقره آلات و بند و قنای چغمانی و پارچه های طبوسات و مثل آن بست
 انگریزان سینه شجاعان لشکر با زحمت تعاقب بنر پیمان نمودند و خواستند که تا به ساری نوبت ننگر نل بگذشت که کسی شتر
 رود از روز را بر کنار دریا سبر مردند هنگام شب کوچیده مابین سهر داس و لود و دیگر استقامت نمودند و شب دوم غنایم
 موفوره در سیه سارعت کرده یک پاس روز برآمده بکلار س رسیدند سینه قلیلی بنگاه خور و ایشاه و هورا و سیه فوج و سوله
 و لشکر منبزم را جمع ساخته بدستور اطراف لشکر انگریزان دور دور فرود گرفت و در خلال اینحال از طرف صاحب کلان کلکه
 کرنل منور تبسین صوبه اجین مامور شد و کرنل گنگ معزول شده بفرخ آبا و رفت چنانچه اکنون کرنل نیز در و کرس
 سیده با کنبیان مقابل نمود و بالآخر بعد چندی بصلح انجامید و پیش ازین از آنجا کنبیان جزوات همان اسکات بگوا ایما
 نزد سیه پیم آمد و چهار شتافت و حالا با شوب آنها گرفتاریم و آن قضایا دشمن احوال بنارس مرقوم است اجمیر شهر
 قدیم است و بر روایت مولف هفت اقلیم را به پتورا آنجا والی بوده که بر اندر پتیم ملی متصرف گشته احوالش در ضمن فلی
 مرقوم است و متصل اجیه قلیله تبلی از کنبیه را به را با سا لکاست و منرا سربا یا انوار خواجه معین الدین چشتی در شهر اجمیر
 بر تالاب جگاره یارت گاه خامن و عام است و محمد اکبر پادشاه و بابان جناب عقیدتی تمام بوده چون شاهزاده سلیم نورالدین
 محمد جاگیر متولد شد اکبر پادشاه از اکبر آبا و بسبب ندری که کرده بود پیاده بزیا رت مرقد آنحضرت با جمیر شتافت گویند و منارا
 و ز راه از اکبر آبا و تا اجمیر تعمیر یافته از آثار محاکم است و در صوبه اجمیر قوم پنا سبار اند و آن در روزی معرون اند و دیگر قوم کنبیه
 کندان ایشان را چنی نامند آن در شکل و شمایل بی نظیر اند و در صوبه اجمیر اکثر گستان است و آب پناه دو تر بر آن در ریحات
 آنجا مادر باران است جوار و باجره و موثه آنجا فراوان میشود و هفتم و هشتم حصه غله آنجا سجا کم و محصول سلطانی سید تقی کم
 رواج میدار و فصل ربیع کمتر میشود در گستان با اعتدال و تابستان بسیار گرم بود و اکثر جاها سمت جنوب آن کوه های و شوار گذار

واقع است و را طور و دیگر را چو تان درین صوبه بسکن بسیارند و نسبت قلت آب عساکر بادشاهی دارالملک متواند رسید و لهذا
این صوبه از آنجا ساکنان بر یک کف و شصت و هشت کرده و عرضش از اجیمتیا تا سنواره یکصد و پنجاه کرده شرقی این صوبه کبریا و
و غربی و بیال پوز از توابع ملتان و شمالی پرگنات شایجان آباد و جنوبی احمدآباد و محلات سرکارش رتور و چتور و جو و پوز
و سرور و وسالکانیر و ناگورشت بلر یکصد و سبست محال است خسلش پنجاه و پنج کرده و سه لاک شصت هزاره است مساهمه
از توابع اجیمیر و بجای خوب است و نمک ساکنان پنجاه پیدایمی شود ناگور شهری مختصر و معدون است ساکنش سفرات تیغ نمود
از دیگر شهرهای هند یک میسازند و شاه ابل تصوف شیخ حمید الدین ناگوری آنان شهر است و دیگر از توابع اجیمیر قلعہ چتور
است که در صحانت و مسانت نظیر نادر و کانجبت در کوکده و معدن الماس و کسین پور و عکله ماندن واقع است در اجیمیر و پنجاه
خود را از اولاد نوشیروان عادل و بقولی از برادرش میسازند و خود را با لقب می نند حکایت آن کسین ر چه چتور و روز و چتور
پیداوت که او را از سنگدیب که جزیره است جانب جنوب خط است و اجمن بسیار آورد و او که در حسن و نازکی نظیرند است
و شکر کشی سلطان علاؤ الدین خلجی وانی دلی از طول زمان محاصره قلعہ چتور و بتنگ آمد و راجه نیز عاجز گشت طرفین بمصلحت
راضی شدند بشرط آنکه با یکدیگر ملاقات کنند و همان یکدیگر شوند اول سلطان بقلعه رفت و زتن سین در خدمتش بمماندار کسین
روز دیگر راجه بهمان سلطان ببا شکر شرافت سلطان او را اسپر کرد و بدلی مرجهت کرد و مخلصی او را تبر آمدن پداوت
موقوف داشت پداوت بشیند و در باب مخلصی شوهر فکری اندیشید که سلطان را فرود و سال خود داد و هزار محاذ زنانه
ترتیب نموده و بهر محاذه با سلاح بنشانند و در فرود لادر بطریق خدمتگار و دو هزار سوار شجاعت سفار همراه محافظه کرد و کورا
باول از سپه داران خویش را برانجامه و میر ساخت و یک محاذه رعایت تکلف که سواری پداوت در آن تصور توان نمود
و در میان محافظه کرده روانه دلی ساخت او را انگنند که پداوت پیش سلطان می آید سلطان بانظار پداوت بگذر از پد چون
آجماعه بنواح دلی رسیدند و نزول کردند امیر لشکر بوجوب تعلیم پداوت سلطان پیغام کرد که چون این ضعیفه از پیشتر و عقده چیست
تن سین است اسحال سلطان خوبتگاری این کینه مینمایید با اجازت شوهر بموجب حکم شرع بر سلطان حلال نمی شوم اگر رتن سین
اینجا بفرستید تا اجادت از گرفته بسرای بادشاه بیایم سلطان از رعایت اشتیاق پداوت بلا توقع رتن سین را با کسان
خویش اینجا فرستاد چون رتن سین در گروه خویش رسید کسایک و در محفه با همراه او بودند کسان سلطان را برانند و رتن
سین را گرفته متوجه چتور شد نه سلطان بتبعاقبش فوجی سنگین تعیین نمود چون لشکران سلطان نزدیک رسیدند یکی از آن
سپه دار بمقابل و مقاتله سپاه سلطان پرداخت و زخمی معب کرد و به قتل رسید و دیگری با رتن سین با یلغار متوجه چتور شد
و راجه سلامت داخل چتور شد و چندی زندگانی کرد و با آخر در جنگ بتامی خویش به قتل رسید و پداوت مستی شده
یعنی خود را بسوخت سلطان خلجی دیگر بار روی با اسجاب نهاد و در محرم سنه هفت صد و سه هجری قمری قهر اقمرا قلعہ چتور را کشت
و به پسر خود حضرت خان داد و آنرا حضرت باد نام نهاد و با دیگر بان و باراجه با مستولی شدند و ساکنان حکومت کردند و اکثر سلاطین
مالوفا احمدآباد گجرات را با ایشان مجاریات واقع شده چنانچه در ضمن احوال مالوفا و سلاطین گجرات مرقوم است و در هند
و هندو و محمد اکبر بادشاه روی برانما او دیسکه نهاد و انا در قلعہ چتور متحصن شد محمد اکبر بادشاه بمحاصره پرداخت و قهر

وای بر او نام و در زمان او را نام سال الملک محمد کور زبانی بنده بی غم آوردن و از آنست که چون سلطان مالوفا را بدین نام می خوانند

و

وزیر الملک ابونصیر خان بر ملکیت احمد خان بیکیش فرخ آهاری متصرف گشت بقنوج اقامت گزید با احمد خان با تعلق بکشمیر
 افغان ساکن مؤ متوجه او شد و راجه که در موسم برسات از قنوج بآمد و بر سر کاپی نی از کشتی پابل بسته عبور نمود و در کرده پیشتر
 رفته لشکر گاه ساخت در آن هنگام بالعلی حی نامی پیشکار دیوان که کلیه عفتش بود مشورت کرد و گفت که سپاه بیدل و نانوشتند
 است و اکثر اداوت و شیوخ انما از سو و غزالی بیدلی تن بجا صره نخواهند داد پس ملاحظ اکنت که گزیشک خندق کشید و لشکر یان بر سر
 خندق خمیر زده محافظ باشند و امر شود که کسی ندین بر اسپ نه نهد و اگر تا فرمائی کند ببارسد و هنگام زرم بل را بشکند مشهور است که
 بجای هندوستان طاقت رفتن پیاده پامی چنان ندارند و دیگر وقت نزمیت اندیشه افتاد و خندق و علاوه بر آن شکست
 پل که راه گزیر هم نخواهد ماند چار بار چار خواهد جنگید را تم گوید که چون آن ناکرده کار شنیده بود که سپاه هند مخصوص بجا هر گاه یک
 در زرم پیاده شوند خوب می جنگند باین تدبیر جنگیدن باراجه گفت و ندانست که پیاده شدن بجای هندوستان وابسته بخواستند و می توان
 و موقوف بر قیظم و اغراض ایشان است نه بجز و فریب آنجا بجزستی بجا و نشت و برخواست و غیره تمام بوده با بجه را جو نول برای
 بشورت او کار کرد سپاهش از سوار و پیاده و حوالی خندق کفایت نکرد و کمتر آمد و صد و صد سوار متصدیان مثل لال حی و غیره از سر
 دفتر که سلاحش غیر از کار و دخنور هند و آن با خود داشتند همراه میل را با اظران خندق را طواف میکردند روزی احمد خان بر طبق خبر
 با سوسان از عقب لشکر که از طرف خندق کتبه بود و عمیق نبود و بر لشکر حمل آورد و راجه با جهان حمله اهل قلمان سوار شد و بر پشت جماعتی
 که بمقابل احمد خان بر سر خندق بودند با ستاد و سپاهشان و نقیضان حکم فرمود که در لشکر بمانندند که بر اسپ کسی زمین بیند و دواز
 جای خود حرکت ننماید احمد خان بر سر خندق رسید و زرم کرد و جاده مقابل را نزمیت داد و بر سر راجه رسید بانکه زود خورد و نظریت
 راجه اگر متصدیان لعل رسید سپاهش پیاده از حوالی خندق برخاستند و اکثری آسمان را فقط بجام بر سر کشتی قلعج ترین و صبی نرم
 گردیدند و بسیاری دهنر کاپی که بنا بر موسم برسات آب بسیار داشت خنوق بجز فتنگشتند را تم نیز در آن بلیه گرفتار بود با جمله
 بعد سلطان محمد شاه پسرش سلطان قطب الدین بن محمد شاه بن احمد شاه گجراتی در سبت سالگی با و شاه شد و روی سلطان
 محمود خلجی که قلعه سلطان پور بدربار از گجراتیان با مان گرفته بود و آورد و هر دو با شاه بزرگ گاه شتافتند سلطان محمود
 بانفس خویش مباشر حرب گشت و چندان تیر که در ترکیش بود و بیداخت با آتش شکرش نزمیت رفت و سلطان قطب الدین
 نظریت محمود با سیزده مرد از سر که بیرون آمد و بار روی گجراتیان شده بسرا برده سلطانی رفت و تلج مرصع را از تخت برگرفت
 و با نوه شتافت سلطان قطب الدین هشتاد و یک نیل ظمیت یافت و با گشت و آخر در میان آن هر دو بادشاهی صراط افغان
 افتاد گویند که در هشتصد و شصت هجری فیروز خان بن شمس خان که گشت و ندانی بالالت آورد و شت بر او شمس مجاهد خان بجای او
 نشست شمس خان بن فیروز خان از عم بگریخت و نزد رانا کوه با و الی چنور رفت رانا کوه بگریخت این حصار یکشایم و ترا ساهم
 بشد و آنکه سر کلکه از آن ویران سازی شمس خان پذیرفت و با او متوجه ناگوشد مجاهد خان بگریخت شمس خان بر قلعه آمد
 و خواست که در ده و ناکند یکی از اهلالی بویجا گنت کاشک فیروز خان را بجای این دختر بودی نام موسس پدر بر با و ندادی
 شمس خان را حجت از آن مانع آمد و قلعه را محکم کرد و در بنا پیغام داد که در ناموس من بکنج که کلکه ای قلعه را منترم سازم تا
 در غضب شد و با گشت و با سپاه مو نور روی بنا گو با مقام نهاد شمس خان قلعه معتبران سپرد و بگریخت شد سلطان

حدیقه الامام

در این کتاب از تاریخ و اخبار و کتب

قطب الدین اورانجوخت و دخترش را بخواست و لشکر بنا کرد فرستاد تا بان سپاه رزم کرد و ظفر یافت سلطان بر پشت
 و با سپاه انبوه روی برانامند و عماد الملک بنزیم با گذشت غضب سلطان دیار گشت که بر روی سید و با خویشان رانا
 رزم کرد و بسیاری از ایشان را بکشت و روی بکوسلر نهاد و رانا در آن حد و دبا و مصاف داد و بنزیمت رفت و پیشکش فرستاد
 و سلطان باز گشت و در آن ایام قاج خان وزیر سلطان محمود طبعی به فرمان مجذوم خود از نالوه میلید و مقرر نمود که با اتفاق
 یکدیگر از دو جانب بملاک رانا در آیند و آثر متاهل سازند و در شصت و شصت یکمادی بدربار نهادند و رانا با سلطان مطلب این
 کرد و بنزیمت رفت و دیگر بار بمقابله پیش آمد و بگریخت و چهارمین طلا بخدمت فرستاد و سلطان باز گشت و دیگر سال رانا با پنج هزار
 سوار شهنشاه بگوشد سلطان بسروای شتافت و خرابی بسیار کرد و باز گشت و در شصت و شصت و سه در گشت و او
 بادشاهی قهار بوده و پیوسته شراب خوردی و قتل میگنایان فرمان دادی بعد از وفات او و در اخذ ایگان غازی بگشتند
 و بعد از و غمش سلطان داد و بر تخت نشست و فراشی را که همسایه اش بود و وزیر کرد و امر برنجیدند و بعد از هفت روز غرس کرد
 و محمود خان را که چهارده ساله بود بر تخت نشاندند سلطان محمود شاه بن محمد شاه بن احمد شاه مشهور سلطان بکره بادشاهی
 سخن و مهربان و در همت گوی و بر و بار بود از غایت حیا در خلوت سرپای خویش از نامحرمان پوشیدی و هرگز کس را و شنام
 ندادی و او را انان بکره گفتندی که بگویند ویرا که شاهنهای پجیده داشته بود و کسب با آن مشابعت داشت و گفته اند که بی
 بجزاتی دور بشد و گدازه بکان فارسی قلعه بود چون قلعه چون ناگدازه و جانیر از بیشتر از سلاطین اسلام حج کس بران دست
 نیافت بود و بکشود و بان اشتقاریافت و در شصت و شصت و نه بنا و بندرون که میان گجرات و کون است شتافت و ظفر یافت
 و در شصت و هفتاد و با حمد گرفت بر او الملک بن النخ خان که از اکابر بود یکی بابی موجب گشت و از بیم قصاص با پسر
 گریخت سلطان ملک محمد حاجی عماد الملک ملک کاو عضد الملک را بقاقتب او فرستاد و ایشان او را بگرفتند و بنا بر دست
 که با او داشتند و تن از نوکرانش را بفرستند تا نزد سلطان اقرار کردند که مقتول را کشته ایم سلطان بموجب فتوای علمای
 بگناه را بگشت چون از حال آگاه شد و غضب رفت و عماد الملک و عضد الملک را بقتل رسانید و در شصت و هفتاد و
 و در خواب دید که رسول صلعم در طبق میوه با او داد و آنرا قتل مبارک دانست و در همان اثنا قصد قلعه کرناال که سیزده شهر است
 کرد و بسیاری از کافران بکشت و کشیدند که با چند لیک صاحب کرناال جواهر قیمتی دارد و بر دست و گردن می بندد و بان این
 با سید سلطان از و بخواست رای که بتوه آمده بود و آنرا فرستاد سلطان همه را در آن مجلس بمطربان بخشید و با احمد آباد
 باز گشت و در شصت و هشتاد و چهار دیگر بار مسووم کرناال شد و محاصره کرد و بسال دیگر قهر افرا بکشود رای مندی یک صاحب
 کرناال بخدمت پیوست و ایمان آورد و خاندان خطا یافت و از کتار گشت و سلطان در حد و کرناال شهر مصلفی آباد
 بنامند و توطن گردید و بر قوم بلوچ که در حد و دستا قامت داشتند از آنجا به بندر بگت معبد برام است لشکر کشید و ظفر
 با احمد آباد باز گشت و تسخیر قلعه بانیر کرد و بعد از محاصره بکشود بسیاری از راجپوتان بگشت و آنقلعه را محمد آباد نام نهاد
 و در شصت و هشتاد و هجری سلطان سکنر بودی صاحب بی بر او تحفه فرستاد و پیش از آن سببیک از سلاطین در ملی بهر شاه
 بگشتند و فرستاد و بود و بعد از آن ایام کشیدند که با و کار تو لباش بفرمان شاه اسمعیل صفوی بسالبت می آید گفت خدا یا

رومی پادشاه نماهی که سب صحابه میکنند پس چنان شد که گفته بودیم پیش از رسیدن ایشان در گذشت بعد از وفات او و در اجداد یگان عالم شد
پس از و سلطان مظفر شاه بن محمود شاه در محمد آباد جانیر بر تخت نشینت و او پادشاهی محمدت و زاهد و خوشش نویسن بود و سینه قرآن گفت
کردی و چون تمام شدی با مانی وافر بحرین شریفین فرستادی و در عهد او بسیار غنی از طلا و نقره و غیره متدان از ایران بگجرات آمدند و
مظفر شاه در نصد و بیزده باداد و چون الملک والی بن که از راجه اند و منظم گشته بود لشکر کشید راجه بست ملک همیشه پیش کش فرستاد سلطان
راجت نمود و غم تسخیر مالوه کرد و در بار گرفت و بازگشت و در نصد است و یک راجه اندر در گذشت و رای مل از خوششان با و با شارت
راناسا گو بگوست اندر نشست سلطان با ندر شتافت و او را برابر بار ابل سپر راجه اندر راجه ای پذیرش نشاند و نظام الملک راجه گو
احمد نگر و او به احمد آباد شد و جشنی عظیم کرد و شاهزادگان سکندر خان و بهادر خان و لطیف خان و دیگران ساخت و نعت الملک راجه گو
احمد نگر فرستاد و نظام الملک حاکم سابق احمد نگر و ظهیر الملک را با صد سوار آتشا گذاشت و متوجه درگاه شد رای مل بر ظهیر الملک بجا
و او را با لیت و حفت تن بقتل رسانید و در این اثنا سلطان محمود مالومی از تسلط میدنی راسه متر راجه پوتان پور به سلطان چاه او
سلطان او را استقبال نمود و متوجه مالوه شد میدنی را می که پوتان در قلعه مندو بگذاشت و با ده هزار سوار بر بار شتافت و با سلطان
صاف داد و منظم محمود راناسا لکارت سلطان قلعه شد و راجه گو در اناسا لک با سپاهی انبوه بدو میدنی راسه بحدود اجین
رسید سلطان مظفر شاه عادل خان خاندیسی را که خواهرزاده و داماد سلطان بود با قوام الملک سلطانی بحرب رانا فرستاد و خود مختص مبار
کوشید و چهاردهم صفر سنه نصد و بیست و چهار قمر آقمر بکشود و قلع عام فرمان و اورا راجه پوتان زرمی صعب کردند نوزده هزار تن بقتل
محمود مالومی بخدمت آمد و گفت خداونداننده راجه فرماید سلطان گفت آن میفرمایم که بر تخت مالوه نشینی پس قلعه مندو او را و او بارود
خوردت غم زرم رانا کردی از راجه پوتان که در عایش تاخیر بود بگریخت و نوزد رانارفت و حال بازگفت و در همان مجلس از فایت بر این
که بر دستونی شده بود و در آن بجه جنگ پتو گر گریخت عادل خان او را تعاقب کرد و بسیاری از لشکرانش بکشت و بازگشت و سلطان
همان سلطنت مالومی شده بگجرات بازگشت و با ندر رفت و نعت الملک را عزل نمود و مبارز الملک راجه گو است اندر او و در رجعت نمود
مبارز الملک در اندر روزی بار داده بود و با فروشی باید و سمد از شجاعت رانا گفت مبارز الملک بر بخید و سگی را با نام نهاد و بر در قلعه بست
با و فروش نوزد رانا شد و حال بازگفت رانا و غضب رفت و تا حد و سر همی فارت کرد و روی باندر نهاد مبارز الملک سلطان
عزیمت چون وزرا را با و مخالفت بود جوایی نیافت رانا بحد و اندر رسید مبارز الملک خواست که از قلعه بیرون آید و در میدان بارانا
زرم کند هم اربیان گفتند سپاه اختر شیر سپاه او نیست بهتر که بقلعه احمد نگر برویم پس او را عشا و ران با احمد نگر بود رانا باندر رسید و
و مبارز الملک راندید چونکه از شجاعت مبارز الملک آگا بودند گفتند او آن نیست که بگریزد و همانا که با احمد نگر رفت با شیدا است و احمد نگر
شد همان با و فروش با شاره رانا از و مبارز الملک آمد و گفت اگر بارانا در میدان بزم کنی ناچار بقتل رسی همان بجه که در قلعه سخن
شوی تا رانا نیاید و سپ خود را در جو یک نزدیک قلعه است آب و هدی همین اکتفا نماید و باز کرد و مبارز الملک گفت بگذارم که بکنار جوی
آید پس بر آب بر نشست و با اتفاق اسد خان و صفدر خان و سپاهی اندک از قلعه بیرون آمد و صف رانا حمله برد و مقابلت عظیم کرد
و اسد خان و بسیاری از هم اربیان مبارز الملک بقتل رسیدند و مبارز الملک و صفدر خان را از یاد حذر صدمه رسید بقیه مردم سپاه آن مرد
را که از جرعت بی شعور شده بودند بگریختند و به احمد آباد و گو گفتند را با احمد نگر بقتل مبارز الملک آگای بی یافت مبارز الملک بجه

و

با سپاسی از انچه بدست او فرستاد و خود نیز متوجه شد و مردم سینه نمیدادست و هفت بجزی با همزنگر رسید و ملک از خاص سلطنتی را با
چند هزار سوار و چند سوار ملک با هفت هزار سوار ملک را فرستاد ایشان در آن دیار خرابی بسیار کردند و در آنجا در نزد سوار محامره
کردند چون قلعه نزدیک رسید امرای گجرات با یکدیگر مخالفت و نفاق آغاز نمودند ملک انار برنجید و اراتا صلح کرد و باز گشت سلطان
او را معاتب داشت و با همو با خبرت نمود و دیگر بار روی به اراتا نمود و اناحت و هدایا فرستاد و سلطان باز گشت و در نهندوسی عالم
بن اسکندر خان لودی صاحب وطنی که با و پناه آورده بود و بعد ستیز ساخت و رزم بر او پیش ابراهیم خان لودی بلی فرستاد بسال دیگر
بباور خان از پدر برنجید و نوزاد گرفت اراتا او را استقبال کرد و پیشکشها گذاشتند بعد ازاں جمع گرفت و به اجیر رفت و از انجا به سیوه
و از انجا به بلی مستقامت سلطان ابراهیم لودی او را اعزاز کرد امرای ابراهیم که از وقت نظر بودند خود رفتند که باور خان را به سلطنت برگزیدند
از ابراهیم دریافت قصد قماشش کرد و باور خان آگاه شد و دیگر غایت بچون نورث سلطان مظفر و نهندوسی و بعد گشت بعد از آن
سکندر شاه و همو اباد جانیز به تخت نشست و نوکران خود را ترتیب کرد و از امرای پسر حسامی بزرگ گرفت امرای پسر حسامی رسانیدند
و نصیر خان بن مظفر شاه را سلطان محمود لقب داده بر تخت نشاندند و باور خان بن مظفر شاه خبر فوت پدر شنید و از خونپوره گجرات
رسیده در دربار سلطنت احمد آباد بر تخت نشست سلطان شاه باور خان طلب گشت تا آنرا سکندر شاه را بقتل رسانید و به محمد آباد
گجرات با تیر که در آن آوان دار الملک گجرات بود دیگر بار بر تخت نشست و کارهای بانام کرد و در نهندوسی پنج با صد و هفت هزار
سوار قصد تخیر و کن نمود و شاه در برابر بنام او خطبه خواند و بر آن شاه والی احمد نگر و نهندوسی و شش نیز خطبه و سکه بنام او کرد
سلطان باز گشت و در نهندوسی و هفت متوجه دار شد و سلمدی پوره را از امرای که ران مسلمانان و سلاطین مالو را در جرم خود
جاسه داده مرز کرده بود و عیس کرد و با الملک را به رزم سپرد و هفت که در چندیری بود فرستاد و خود با چینی شد و در ایاخان الودی
حکومت آمد و در راه و به سلسه رفت بیشتر و سالی بود که را به جلاله پورده بتو به پسر سلطان گشتند و قلعار سلام بر انداخته و هفت سلمدی خود
رفت تا اراتا را بگذرد و و کیم برادر سلمدی در قلعده بستن مقصود شد سلطان بر این شتافتد و چون از شهر آمده زدی سبب
کردند و شهرم به قلعده پناه بردند سلمدی سلطان با طمان آید و سلطان او را اطلاق نمود و به قلعده فرستاد تا پسر او را با ایمان بیارند و او بخت
و با تمام و در فتح اوقتی مشغول گشت و دختر اراتا می بود پس روزی بفرمان سلطان نزدیک قلعده رفت و در ایامی بچه شکسته است و
بپسر او را ن طمیت آغاز نمود و گفت قلعده را بسیارند و اگر سلطان همین راه به قلعده در آید و به قتل رسانند و فرغش آن بود که زن را
سعد و کند سلطان از فرغ سلمدی آگاه شد و عیس فرسود و سپاه بفرستاد تا پسرش را که براسه آوردن اراتا متوجه چطور بود
به قتل رسانیدند گویند که در آن زمان سلطان با لشکر از راه پناه بود و اراتا و هفت سلمدی با خود و موخوردی به سلطان آوردند
سلطان محمود شاه خان عیس با او الملک را بدفع ایشان فرستاد و نکل و سلمدی با دو هزار سوار از قلعده بیرون آمد و بر انا پیوست
تا آنرا رسولان بفرستاد و از گنا این استغفار کرد و فرستاد آن بود که از حد سپاه سلطان آنگاه نمود سلطان دریافت و گفت اکنون
سپاه در پیش از سپاه هست و این خیال بود از فرود آمدن سپاه از جنگ اگر استغفار کنند گنا بشش به چشم رسول اراتا باز گشت منوی
نعم قلعده را شکر بود که خبر رسید سلطان خان با سی هزار سوار و فیضان و قویجات گجرات در رسید اراتا و هفت بی جنگ برگشتند سلطان
بهنگار کرده ایشان را تا قلعده که باز گشت و در قلعده کوشید و کوشید که برادر سلمدی عاجز آمد و تا سلس کرد و سلمدی بفرستاد

در آن وقت سپاه اکبری بجهت هند آمدند و چنانچه در صورت و پیرایه نگار فقهی این معرکه از جمله تاریخ فتح بروج است تا پیش از آنکه
 کردند و درین اثنا سلطان مظفر شاه از استیلا در عتقاد خان مانع شد و شیخی بگرنیت در بشیر خان تولادی میرپیت شیرخان صاحب
 در احمد آباد حاضر کرد و احمد خان بیستوه آمد و بجلال الدین محمد اکبر بادشاه و ایضاً نوشت و او را به شیر گور استقریص نمود که بادشاه بنام
 در شتاب بگری به ناگور و از آنجا به بن رسید شیر خان از در احمد آباد برخاست و بگوشه گرنیت در عتقاد خان و دیگر امیر است گرات بندت
 اکبر بادشاه شتابت کند سلطان مظفر شاه بیشتر از شیر خان جدا شده بندت اکبر بادشاه آمد ملک گرات به گماشتگان اکبر بادشاه علی
 و مظفر شاه را بنام خان خانان سپرده به جنگ در دستاویس باز خواند و بعد چند روز بحسب فرمان و او مظفر بگرنیت و گرات رسید
 بحسب شیخی با پیوستن مظفر بروج حاضر کرد و بگرفت و در احمد آباد استیلا یافت و خطبه بنام خود خواند بادشاه میرزا خان خانان را
 بزم او فرستاد و خان خانان بظاهر احمد آباد او بزم کرد و مظفر یافت مظفر بگرنیت و در آنجا بگری بردست خان مظفر گرفتار شد و در
 راه خود را به بند گشت و دولت سلاطین گرات بسرازم پس از آن امرای سلاطین خوری در آن ملک با ایل حکومت کردند تا آنکه در عهد
 محمد شاه بادشاه تیر و بادشاه ابن اوزنگ زیب عالمگیر و غیره چاندخان مستظم وزیر الملک نظام الدوله آصف جاه مبارز الملک لاکه
 سر بلند خان امانت آنجا تفویض شد و اوردن حروف بهلاقه فوری و منصب فوری باشی که بزبان هندیش گویند عمر اشش بود و این
 او را از مقام جانور که در منزل از گرات است با هفت هزار سوار معروسای دیگر مثل خواجه امان خورانی و رای را چه برکن و مرزا غلام علی
 و اوردن توپخانه و هفت دل خان و غیره در مقدمه روان ساخت و اوردن قسم که یازده روز در راه در دو سه روز شیکر زود ایستاد کرده
 پنج چهار روزی متصل گرات رسید آنجا و ایضاً سلاطین خان مالوی و اسد خان خورانی در وسای شهر که با سر بلند خان اتفاق داشته
 رسید اکنون رسیدن فرج و فرستادن آن فائده ندارد چرا که چاندخان با شصت هزار سوار و کنیان با ستاع فرج مقدمت گرات
 شهر از صورت امر و زینک پاس رفتند بر راه گند و بی پشت بقلمه فرموده لشکرگاه ساخت و فرود ساعت و اخلاک او بشهر آمد است
 و اوردن قسم بر مضمون خط آگاه شد و دو سه گری روز که باقی بود توقف ننموده هنگام شب بر سپر شمال تیرت و با مقصد و با بزرگ
 که مرگ را برقرار قرار داده بودند ایستاد کرده و بر امیر هر کاره های پانسیا لشکر چاندخان را دست راست گذاشته سنگزده از طرف
 در واژه پشت شهر و اقل شهر گردید و با وسای شهر پرورد و از گند و بی ایستاد و دیگر در باره کم بست و بجای فطت شهر پناه کشید
 روز دیگر چاندخان قصد شهر کرد و احوال دیگرگون یافت و در غضب رفت و در جاده عقب مانده با نیت خواجه امان در ای شهر کرن رفته
 معذب کرده به قتل رسید زیرا چاندخان پیش نظام الملک بدکن شتافت کنیان را با نیت ملک گرات تعیین نمود و اوردن قسم
 حسب حکم مبارز الملک چند سال مقامی بکنیان پرداخت و ایشان را تا نرسیده براندوز روی آب کرد چون محمد شاه به قتل آمد و دولت
 روپیه بنا بر احوال سپاه هر سال مبارز الملک بطریق نظام و اوردن قرار کرده بود یک سال زبان و کار کرد و بعد از آن موقوف نمود
 مبارز الملک از عهد ادای خواه سپاه مبارز امیر چون ملک گرات ز نیت کنیان خواستند در حصول معرض و حصول غنی آمد مبارز الملک
 تا چار شصت و هشتاد و هفت سال در کنیان صلح کرده و سال مساکی نیت گرات کشید و پس از آنکه در قسم تمام کنیان بند و نیت
 و چندیان بند و احوال آن مفتوح گشت پس از آن گنج شتافت و آنرا سوار کرد پیش ازین مبارز الملک نیز در کنیان است
 این معویه را قبول خواهد کرد و کبر سینه صوبه بدگاه بادشاه فرستاده بود و بالاخره نظام الدوله چاندخان در کنیان گرات

در آن وقت

از درگاه محمد شاه بنام راجه ای سنگه زب و موکل سنگه را همو تفویض شد ای سنگه با فوج راجه پوتیه قریب سی هزار سوار و پیاده بی شمار
 که مردم صوبه گجرات و روسای شهرها و جناب بودند متصل گجرات رسید مبارز الملک یعنی کوه و والد رستم راجه است محافظت خدمه محل نزد پسر خود
 شاپنوا از خان عوف میر محمد و گنابشت و از شهر بروان آمد و پشت بشهر در بای سارتمتی و او ده صفت قتال یار است و زرمی صعب کردیمینه
 و میره مبارز الملک هم آمد و از هر دو جانب بقلب گاه پیوست سپاه هر اول ترزل گشت سر بلند خان پیش قدمی کرده با ایشان پیوست
 و با سه چهار صد سوار در میدان پای فجات انشوره مخالفان از سه طرف محاصره کردند زرمی خلیفم در میان بود و در شهر خبر قتل مبارز الملک
 شایع گشت و الداتم با جماعه خویش و آقا محمد امین بیگشاه از شهر برآمد آقا پیش مبارز الملک رفت و الداتم بر نخت سنگه برادر خود راجه
 و موکل سنگه با ده هزار سوار دست چپ مبارز الملک فوج بسره راتپاه ساخته زد و نیروی عظیم داشت خود پیشرو قتالی فاحش کرد و او را بر آن
 نخت سنگه بر حیت خورد با فوجیکه از هر اول مبارز الملک معالجه و مقابله میداشت و بی پیوست نمازیان بران حمله آوردند مبارز الملک از جانب گاه
 نیز حرکت کرد راجه پوتان زرمی عظیم نمودند و در همان گیر از و اشتغال نایزه قتال و الداتم بفریب کالنگ که یکی برسینه و دیگری بر صورت رسیده بودند
 شد و در گجرات برابر قبر رستم علیخان با دیگر همدا از اقربای خویش مدفون گردید و از عجایب اتفاقات آنکه این طرف والد رستم حروف بزنج
 قیل بی جان شده غلطید و آن طرف سپاه مخالف عنان بنزیت سجید و گویند که راجه و برادرش از فیلان فرود آمد بر ساندنی که عبارت
 از ناخته زرقار است سوار شده از میدان زرم بدر رفتند مبارز الملک نظریافت و ماسه کرده جری سپاه مخالف را حاقب نمود و جهت خشکی جری
 والد رستم را بود زبانی نابل کاران است که میگفتند که آنوقت هشت هزار سوار و پانزده هزار پیاده یکسره به ملازمی مبارز الملک بود و از آنجمله دو هزار سوار
 دو سپه بودند با جمله روز دیگر به راجه صلح کردند و راه و بار بردار پیشکش کرد مبارز الملک متوجه بکر آباد شد و یک سال آنجا در اعتراسی
 محمد شاه بسره در راقم حروف را که نه سال بود از بلگرام طلب نموده بخطاب و خدمات پدر سرافراز گردانیده تربیت فرمود و از آنجمله که از دست
 و تا طلق پدرم بود عطا نمود با جمله صوبه گجرات را هم راجه ای سنگه در تصرف داشت اما بنده و بست نتوانست کرد و رفت رفت از وقت او بعد از
 دکنیان بران متصرف شدند و ناظم محمول از طرف محمد شاه می ماند بر لسه نام و آخر الامرد کنیان مسلط گشتند و کامرانی کردند اکنون که نزار
 و یکصد و نود و چهار هجری است احمد آباد گجرات را بجزل گاد فرنگی با اتفاق گناتمه را و این بابی را و دکنی از گناتمه کان والی یونا مثل نمنا
 سیند و گومی بولکر و میوه زرم های صعب کرده انهار همزم ساخته متصرف شده است حیث بر وایت مؤلف خلاصه تاریخ بطن نیست
 پسندیده بیکه که ارتقاع فکر و وارد واقع است و آن شهر منید گاه دار الملک گجرات بوده پیش شهر است قدیم در سابق ایام خشک گاه سلاطین
 گجرات بوده و دو قلعه استوار و اردو کی سنگین و دیگر کسی خستی گاه آنجا بنایت بهتر بود مؤلف بهفت اقلیم بین را در تحت احمدگر نوشته شاید
 دیگر باشد بیروج در خلاصه تاریخ میوبد که قلعه حنین دار و در بای نریده پایان آن در گذشته بدیای شور بر زرد و آن شهر نیز منید گاه
 دار الملک حکام بوده و چند بنا در از بهرچ تعلق پیدا کرد و پارچه آنچه آنجا مشهور است راقم حروف پارچه سفید از رسم تافته که تافته بهرچ
 مشهور است بسیار در لباس استعمال کرده در صافی و لطافت بی نظیر بود و از آن آنچه در کار مبارز الملک خرج میشد قیمت یک تان ماند
 و صد و هجده پیاده بران بوده اکنون در آنم که چگونه باشد سرکار سور رسته ملکی است وسیع هوایش سازگار مردم و جمله حیوانات است
 و گل سرخ و میوه آنجا از قسم انگور و خربزه بسیار بهتری شود و طویل این ملک از نهد را و امیر یکسید و بست پنج گروه و عرضش از هر صده و یارتا
 بندر دیوبلی بنقاره دو گروه گویند که مزبان آنجا یک لک پیاده و پنجاه هزار سوار ملازم داشت و با حاکم گجرات ملیح نبود و محمد الیم خان

فانحنان کبرشای آن ملک را بشود چوناکره قلعه سنگین دارد سلطان محمود بکبره بجوانی بجاریه آنرا گرفت و نزدیک آن دیگر قلعه
نیانسان و وارکا در خلافت تاریخ مینویسد مجدد هندوان است که از قدیم چون کستن از مترا بر آید آنها توطن گزید و نزدیک آن قبضه کاشی است
سکن قوم ابران و ایشان از گیش منو و خارج اند چه پخته به کس بخورند و حسن فراوان دارند و مشهور است که کنیا می کشن بقصد کوی یعنی پل
دشت و کوی کاف محلی مضموم لفظ بنده است و آنجا رسم است که چون حاکم تو آنجا برسد امیران از ویان میگردد که از پارسانی زبان مواخذه
کنند و اگر چنان کند ترک وطن کنیم تا بران آنجا زان ایشان بغش و زنا گذرانند و عشق و عاشقی و عشوقی بر سر بند و متصل و وارکا
زمینی است به طول زیاد از صد گرو و پیش از موسم برسات دریای عمان بجز شد و آن زمین را فرو کرد و آنرا زبان بنده می گویند
و چون باران شروع شود آن زمین خشک گردد و نمک مولوان از آن حاصل آید که بر روایت خلافت تاریخ ولایتی علیده است طول
و عرض او و صد و پنجاه گره و عربی آن بند و در اکثر جاگستان است و قشره آنجا بسیار بود و اسپتازی آنولایت را یکی نامند و رطلدی می پندارند
به نظر بود وقت نظامت مبارک ملک بسیار کسان را همان نسان بوده اکثر در آنجا آباد به قیمت دو هزار تا سه هزار و یکصد و یک راس اسپ
فروخته شده کمتر از آن هزار و یک اسپ کچی باکره نام در خانه را تم حروف از جمله پهان طویل بود به قیمت چهار هزار و دو صد و یک پیوه
بخرب فروخته شده و آنرا راجه بهر و به خریداری نمود با جمله موله دیار که قریب عتدال است اکثر شکار آنجا جوار و با جز است بر مع کتر
شود گندم و دیگر غلات از اجمیر و مالوه و برنج از وکن انجامی آید و در قستان اینه افزون تر از دیگر شمار است چند آنکه از زمین تا بر دوه
و صد گره و درخت بنده است و گاو آن دیار درین دیار تا پانصد و پیه قیمت میدارد و مبارک ملک بعد صلح از وکنیان به قسیر آنولایت شت
و به قتل و غارت دیات راه پرداخت و به کچه رسید راجه آنجا متحصن شد مبارک ملک بجایه پرداخت لشکر این چند روز معامله بازار
لشکر گذرانیدند پس از آن بحسب رسد بر آمدند و دیات قریب را چند روز کیتی کرده خوردند چون دیات قریب خراب شدند رعایا کشته
جویات را سوخته گرفتند لشکر این از قتل ترا و اندک عاجز آمدند و مردم شکر را با فوج جبت آوردان رسد به دیات بعید مسافت شب
در میان شاد و سپاه بر روزوم بدیات رسیده غله وافر بدست آوردند و بار کرده روان شدند در اثنای راه افواج راجه کچه مد راه شدند
وزرم کردند و تمام کیتی با غارت نمودند شتران و گاو آنرا کشته و جروح ساختند فوج عالی دست بردن خیمه در شکر رسید زبانی مردم آنوقت
است که از وگندم یک آثار به قیمت پانزده روپیه و همچنین نرغ هر پیز بگرانی تمام بر زبانها بوده و جوینده را میدانه و دیگر گفتند که چشم دیدیم که گاو
دوم گاوی اگر سنگی بخورد مبارک ملک از بای قلعه برخواست آخر همان سال معزول شد بنایچه در ضمن احمد آباد گذشت و به مصوبت و سختی تمام
بجوات رسید کنیا پت و بند سورت برداشت مولف هفت اقلیم از مسافات این اقلیم است در غربی و سموری مانند از و بند سورت
قلعه بغایت متین دارد و در خلافت تاریخ مینویسد که چند بند دیگر تابع اوست و دریای منی نزدیک او گذرد و به هفت گره جاری شده
دریای شور ریزد و از سیوه بای آنجا متناس فراوان باشد گویند صغراقانای علام سلطان محمود بجوانی که خداوند خان خطاب دشت
در سال نصد و چهل و هفت سورت را ساحل دریای عمان جبت مانعت یورش فرنگیان بر کمال ساخته و پیش از آنکه قلعه تعمیر نماید
فرنگیان نوع اینجه کتیار میرسانیدند و دران ایام که خداوند خان تجارت آن پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتیهای جنگی سان
نموده بقصد مانعت آمد پیش رفتند چون با تمام رسید تعمیر کتیدی بر در قلعه نمودند فرنگیان گفتند که مبلغهای کلی ازین گیرند
و چون کتیدی بسازند صورت نیافت و چون کتیدی ساختند عرض آن پانزده دره و ارتقا شش است در عهد است و در شهر سورت

۱۰۰

فارسین آتش پرست که دین مجوسی دارند مسکن میدارند و بهایگیر باو شاه ابن محمد اکبر باو شاه فرنگیان پرتکالی از انجا اخراج کرده و خانه
 انگیز را مقام دادند و اکنون انگریزان بران بلاد متصرف اند موقت تاریخ صحیح صادق گوید که محمد اکبر باو شاه قلعه سورت را بان گرفت
 اشرف خان نشی در تاریخ فتح قلعه گفته از ان جمله است که تاریخ فتح شد که عجب قلعه گرفتند درینو از افراد و قانع دریافت شد
 که در آنجا دیو الما بل سینه یکزار و نود و شش جوی طوفانی عظیم از باد موج سورت و منی و دیگر یا با رود او و در دریای شور بسیاری از
 جهازات تباہ و شکسته گردیده در آب غرق گشتند و در شهر سورت زلزله و باد سخت واقع شد و در ان حادثه بسیاری از عمارات شهر و
 طرفی از قلعه سورت از پا افتاد و بعضی از ان زمین فرو رفت و قریب پنجاه هزار خانه از آتش زدگی بسوخت و مردم بسیار در ان حادثه
 هلاک شدند و آب دریای سمند بسیار طغیانی کرده اکثر جزایر و عمارات و ضلوع کثیر در آب فرو رفتند که نشان از ان پیدا نشد
 بکلان در میان سورت و بندر مارکوستان است آباد که آنرا بکلان نامند بکلان ولایتی است محمود و خوش آب و هوا و منقار و وسیع
 و انار و انگور و برنج و انجا خوب می شود و بخت قلعه ما مور میدارد و از ان جمله سایه هر دو لیه مشهور است و ز سید انجا قوم را مشهور است
 و از هزار و چهار صد سلطان را شوران بریاست انجا قیام میدهند و طول ولایت بکلان صد و هشتاد و هفت سال و در انجا سی و چهار گنبد
 و هزار و یک قبره و محاصل چهار لاک روپیه دارد صاحب تاریخ صحیح صادق گوید وقتی که محمد اکبر باو شاه قلعه سورت را گرفت در جان یام
 اشرف خان نشی باو شاه مرزا شرف الدین حسین را بدست آورده مجوس بدرگاه فرستاد و در عهد سلطنت شاه جهان در سینه نزار
 و چهل و هشت بحیری شاهزاده او بزرگ زیب پیوسته آن ولایت شتافت بحری رسید از انجا بلا زست آمد و قلعه بکلان قنویض شاهزاده نمود
 سومنات بروایت مؤلف بخت اقامت شهرت بر ساحل دریای عمان و در بت خانان آن شهرت با می زمین بسیار بود بت
 بزرگ را مناسبت گفت اند و در زمان پیغمبر علیه السلام آن بت را از خانه کعبه بر آورده بدست اهل هند بر او بر جواهر در هندوستان بدست
 را جهای آن با رفوختند و ایشان بتخانه بدست او ساخته سومنات نام کردند و بافتا و بعضی آن بت از دریا بر آمده و برخی گویند که انجا
 فرود آمده فرضی گویند مناسبت ولات و غری در که سب بودند و در دست بردیت آرامی از زمان آذر و دوزن سمر شکست و هر دو
 را امروزه فگنده اند بت آن پیش کعبه می سرور و مناسبت راز میان کافران بدوز دیدند و بشور و گرانند و خند از ان کشور چنان فگند
 بر اندر جهان که از دریا و سینه بر آمده و برین بگر و در همه خلق است و در کار جهان و عینا و سینه شمس است و خوش فخر
 کرده و دیگر گفتندی که این بت را بر آسمان برین بود و جایگاه آرد کسی نیا تو از ادین مقام که این بت از آسمان بخدای خود
 آید بت ایتر و بدین بگوید روز بدین بگوید شب و بدین بگوید بر و بدین بگوید بر و از کتب منور معلوم می شود که این بت
 از زمان کشن که چهار هزار سال می شود معبود نبود است و بقول ایشان کشن انجا عیب کرده و در تاریخ حبیب است که سوننا
 با اتفاق ارباب پیش میست که بنود آنرا اعظم انعام و اند و ساکنان سومنات و دیگر منور جمع مردم هندوستان حجاب و نواب این است اند
 و هر شب آن بت را آب تازه گنگ فصل میدهند و از سوننا تا گنگ زیاده از دو لیست کرده درین مابین مردم نشسته می بودند
 هر روز آب تازه می آوردند و هزار مرتبه سموره و قند آن بتخانه در بجز با طلا بوزن دو لیست من هند و انجا او پنجه بودند و در ان زنجیر زنگوله
 پیچیده کرده بودند و هر وقت که آن زنجیر بکوت می آورده بودند بر او بر آواز آن شروع در عبادت میکردند و سه صد کس بواسطه سرتراشی مقرب
 بوده بخت صد سال زنده و با نصد کثیر که رفاص داشتند و اکثر رایان دختران خود را نذر آن بتخانه میکردند و در خلاصه تاریخ از تالیفات

بنود و مینوسد که سوننات پرستش گاه بنود از قدیم است و از آنجا که گروه دریای عمانست و پنج بند از سوننات تعلق دارد و چشمه سستی
 از نزدیک سوننات برآمد و مشهور است که پیش ازین قریب پنج هزار سال میگردد که پنجاه و شش کروڑ آدم میان دو دریا که سستی و برکت است
 افتاده غرق گشته اند اما سبب آنرا در نوشته و در ترمیم کردی سوننات بها که است که کش را از دست عیاد و باهی گیر توری برپا شدند رسید و
 بر کنار دریای سستی زیر درخت بیل ازان جسم در گذشت و آن درخت را بیل سبز نامند و نواح سوننات مولس نام قبیل است
 و آنجا معبد است مشهور بدیو هر هاد یو هر سال پیش از برسات جانوریکه اورا مردم تها شک گویند و در آنجا پدید آید و در آنجا کبوتر و گنجشک
 سفید و سیاه و بوی آن گنده بر فرار سقف معبدی نشیند و تفریح کند و بال و پر پیش از مردم آنجا خوشبوها بسوزند و از مقدار سیاهی
 و سفیدی رنگ او اندازه کمی و پیشی باران میگردد از سیاهی باز رنگی و از سفیدی خشکالی تعبیر کنند پوشیده نماند که سلطان محمود غزنوی
 غزنوی در سنه چهار صد شانزدهم بحری بیستم اندام بتخانه سوننات از غزنین در حرکت آمد و در وقت محاصره بین الجانین در می صاحب
 اتفاق افتاد بالاخر قهر آفرید و پنجاه هزار کس را برآهید و قتل رسیدند و سلطان بعد از فتح بدرون بتخانه در آمد منزلی بود و بتخانه
 طویل و رفیع و عریض مثل بر پنجاه پیش ستون که بر یک ازان ستونها با نواح جواهر نفیسه تر صیغ یافته بود و نوات ضعی بود از سنگ قند
 پنج گز آنرا در زمین فرو برده بودند سلطان بگری که در دست داشت اورا در هم شکست و قطعه ازان سنگ بغزنین برود در ستانه جامع
 غزنین فرسش کرد و آن تا حال موجود است گویند که سلطان خواست که آن بت را بشکند برآهید با حسن میندی در ساختند که یک
 روپیه نقد میدهم اگر بت شکند حسن سلطان گفت که مبالغ باید گرفت و بت را نباید شکست سلطان گفت مضا لقه نماند که بگوید
 میدارم آنکه روز محشر را محمود بت فروش خوانند و اگر امر و بت بشکنم فردا محمود بت شکن ندا کرده شوم با آن سلطان آن بت
 را بشکست و قریب سه کروڑ روپیه را جواهر نفیسه از شکم آن بت برآمد سلطان شاد شد و بعد از فتح سوننات خواست که سکه را
 بنفیس آن مالک گذارد و گفتند از سلاطین این زیاده و بیشلی میان از سائر ملوک اطراف ممتاز اند و یکی از ایشان مدتی است بی صاحب
 میگذارد سلطان اورا بخواند و سلطنت داد و ایشلم مراض گفت از خوشیان ما و ایشلمی است که با من مخالفت است اگر سر اورا از تن
 رفع کند برابر خراسان مال بغزنین فرسدم سلطان و ایشلم را بدست آورد و ایشلم مراض سپرد و ایشلم مراض گفت کشتن ملوک نزد
 ما بیعی است بزرگ و آنرا که این کار کند شکر بیان اطاعت او نمکند و مقرر است که چون دشمن بدست آید با شاه زیر تخت خود خانه سازد
 و در آنرا مسدود کند و جز سوراخی در آن نگذارد که آب و نان بدان راه فرستند و تا باشد چنان یا خنده اکنون مرا قوت آن نیست که اورا
 چنین مجبوس دارم پس سلطان را باید که اورا بغزنین براه برد و چون ملک بنفیس کم نبرد من فرستد سلطان چنان کرد و ایشلم
 مراض استقبال یافت و ماسه وافر بغزنین فرستاد و اورا طلب داشت چون حقوق خدمت و در انش و روح حقیقت این ایشلم
 در دل سلطان شکان شده بود بخواست که اورا رخصت دهد اما بنا بر عهد و پیمان نتوانست نگاه داشتن طوعا و کرها آن را
 بسوننات فرستاد و در حق او دعا کرد و ایشلم مراض بدستور رسم خود با استقبال شناخت چه رسم آن بود که چون دشمن را به جنگ
 آرد ملک سوار شده اورا استقبال کند و چون باورد اورا در پاید طشت و ابزرقی بر سر خضم نهد و پیاده پیش هر کس خود بداند چون
 بتخانه آید اورا بدستور یک مقرر است چسب نماید پس چون از شهر بیرون رفت بشکار پرداخت و چون هوا گرم شد هر کس بگوشه فرود آمد
 و ایشلم مراض نیز بر درختی مخفی در مال بسخ برود افکند غلبه بازی به گمان گوشت از هوا آرد و هنگام بران زده شکار فرود برد

علی غوره و پیکر و سستی فرخ است در ایستان آنجا باد و موم و موم و چون دیبا سی مستند از جنوب به شمال میانی کند آبادی و ریاست را خراب
 سازد و لدا که کلارث آنجا از گاه در چوب سازند لعل این هو با ز فرزند پوز تا سیستان چهار صد کرده و غرضش از میطیر یکصد و بیست و پنج
 کوزه شری بود و سیر کار در چند عربی کوچ و کمران و شمالی سو کوک و جنوبی صوبه اجیر و سسکارش بلقان و دویا پور و بکر این سه سر کار
 مشش بر نود و شش مجال است و در غلش بست و چهار کرد و چهل و شش لک و پنجاه هزار دوام است و موم و موم سلام از ملتان بسع
 عباد الدین محمد قاسم و اما و جلال بن یوسف ثقفی چنانچه در پیشگاه گذشت و گویند که بعد از محمد قاسم ملامتد بران و یار دست یافتند
 و سلطان محمود غزنوی ایشان را دفع کرد و آنجا ایب گذاشت و چند کس از فرزند آن سلطان در آن دیار حکومت کردند پس دیگر یار
 ملامتد استولی شدند و سلطان غمناک ب الدین غوری آن دیار گرفت و بنا بر الدین قیامه که از اکابران امرای غلامان سلطان بود
 بسپرد و شمس الدین بلتتش در عهد خویش قصد ملتان کرد چنانچه طاقت زرم نداشت و به قلع و مکر گرفت نظام الملک وزیر بلتتش را
 گرفت و بدوی به بکر آورد و چنانچه بر کشتی نشست و خود در میان میانه نگاه باوسه سخت و زید و کشتی غرق شد و این واقعه در شش
 و بیست چهار اتفاق افتاد و آنست که در ملتان نایب گذاشت و همچنین امیر سی از امرای ملوک دلی حکومت ملتان میکردند تا آنکه سلطان
 محمد شاه خیر که رایت عالی مرزا خان ب حکومت آن دیار رسید و چون کار باوشاهی ضعیف گشت و ملکی در ملتان از آسب سپاه
 شاه فرخی بجان آمدند مقتضای عقیده حکیم شیخ بهلول الدین کرمانی بود که شیخ یوسف را که تولیت بود شیخ و داشت سلطنت نشاندند
 را که سره که امیر نگاه بود و بدست نبوشت شیخ یوسف برسم ملوک خرد و پراخ است و او را بعد و دوسه چند بشهر راه و او را سه سهر
 خور و ایار انداخت و کاسه پر خون بخورد و کوی کرد و خورد و امیر درون انگند و گفت قوم هر کس بیرون شهر اند بخوانند تا هیت کنم همه کشته
 از ایشان به شهر و آمدند را سه سهره بر خاست و شیخ یوسف را گرفت و حسن کبود بالآخر نزد سلطان ببول لوسه والی دلی فرستاد
 سلطان شیخ را اغراز کرد و دختر خود را به پسر او داد و با بجله را سه سهره خور و با بقطب الدین لنگا بقطب ساخت و در پشت صد و چهل و شش
 بجزی خطبه بنام خود خواند و بعد از و پسرش سلطان حسین لنگاه ب حکومت نشست و درین اثنا سلطان ببول بودی پسر خود را بیک شاه
 بلتان بجان بفرستاد و برود بجا مره ملتان پرود خند سلطان حسین لنگاه برادر خود شهاب الدین را که بگفته کرده بود گرفته
 حسین کرده بلتان شتافت و خور و بشهر انگند روز دیگر با دوزده هزار مردم بزرگ گاه شتافت و امر کرد تا تمامی سپاه پیاده شدند
 و هر کدام سه تیر انگند بباریک شاه و تا از زمان بزمیت رفتند سلطان حسین طفر یافت گویند مقله کی زابر سالت نزد سلطان مظهر
 گجراتی فرستاد و گفت که طبع قهر گجراتیان را بر کاتد نقش کرده بیار سه تا آچنان بستانم رسول برفت و باز گشت سلطان از قصر
 گجراتیان رسید رسول گفت ای سلطان اگر حاصل همه جلالت خویش مرگ کنی یک نفر از این ساختن نتوانی سلطان نکلین گشت
 عباد الملک وزیر گفت سبب غم چیست گفت من باوشاه ام حقیقت خشم من با او شاهان خواهد بود از سلطنت بی نصیب ام چه
 قدرت ساختن قصره ندارم وزیر گفت ازین رنج مباش چه ملکتی را از خیر به خرقی است شرف گجرات همان است و شرف ملتان بچشم
 اینجا ملان بسیار که بی مثل ایشان دیگر است بیستی کی از ایشان شیخ یوسف بوده میری رفت و سلطان ببول لوسه و دختر پسر او را
 و او سلطان شاه و شد خدیو را بنواخت با بجله آخون آن طالع سلطان حسین لنگاه این سلطان محمود لنگاه است که در عهد مرز شاه
 لنگهون والی قند بار و سسند که در کوشن و قند بار مرقوم است شهر قند بار ساقدار آفر گرفت لشکر لنگهون را که قند بار لنگهون

خو استند کردند پس شاه حسین از غوغای لشکر خان و شمس الدین در ابلهان گذر استیلاستند بر گشت لشکر خان با اتفاق سلطان ناصر الدین
 بر آمد و مستقل گشت و در عهد بابون با شاه ابلهان با این حکام از سپه و جوی شمشیر شاه در بی گرفت آن ولایت را نیز تصرف گشت
 و در عهد محمد اکبر با و پیا به قویدل آن ولایت را در ملوک سلطنت در حیان و هندوستان ترک بقدرت و در عهد پیر کوشک و پیر کوشک
 پیا تا و اکنون که یکم هزار و یکصد و نوزده بجوی هندوستان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 بکنگ نیز مانند و آن ملک است شرق و بنگاله با کن کوشک و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 سر کار است و در قوه تاج که نوید که شرد و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 در نویت پتج و قوه تاج که نوید که شرد و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 یعنی پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 و در قوه تاج که نوید که شرد و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 بر آورده در جوت قالب پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 در نقش انداخت بسوخت پس در پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 سگرت بر گاه در پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 و غیر و پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 مولف بهجت اقلیم بنویسد که در زمان سابق قبل از استیلا می سلیمانان در ایام او ایستاده بود و او چهار صد زن بود و
 محبت هر یک خانه ملحد ساخته و یک دست زینت پوشیدنی در هر منزلی ترتیب داده و جامی و لیلیه خوار تعین ساخته که اگر کسی وارد
 شود آن جام آنرا غسل دهد و زینت پوشانند و بر آن نیندازند بر در آن شخص با آن آن منزل شرط خلوت بجای آورد و روز و مخرج راه یافته
 رخصت شود و این را از حایریت اخروی میدانست و شوکت آنرا چه بر تبه بود که در عین سواری او چهار هزار کس با حاکم با دستهای
 پر از گل و ریاضین بر سر و دوشش گرفته بر همین دیوار او بر فتنه و چنان منزل میرسید و فور بیلدان با نچه در کمال لطافت ترتیب میداد
 و گویند در سابق ایام گاه گاه از راه این بنگاله چون کهن و غیره بر آن دیار شمرت بودند بر گاه و او و خان کراش از امر لیس شیر شاه افغان
 بنگاله استیلا یافت و به سلطنت گشت پیران محمد اکبر پیر شاه ششم خان خانمان بنگاله و صلح او را صلح ساخت و بنگاله از او گرفت
 و او از این راه با او باز گذشت و بعد از او و کلو خان و کلو خان بر او ایستاد و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 در ایام پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 یافت و بسیاری از امر است بنگاله قتل رسیدند جماعت خان جران با معاد وی چند در سیدان ایستاده بود تا گاه گفتگی به عثمان خان رسید
 و در گذشت افغانان که طرف برایت بودند در پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 در عهد پتج و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان
 پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان و پیا ابلهان

در وقت ملک بنگاله بر گوی بیوسله و کسی که از آنجا بنگال را بر ما بود و در پیشش ما گوی بنی رگویی بیوسله که آنی پور بر تیره
 مرگت در وقت جنگ بود و بعد از آنکه کتونی خود بر او و یک صده لوزنج چرمی است پیشش معاد بنی بنی کا گوی بنی رگویی بیوسله که کسی
 مرگه بران و یاد حضرت است در تیره و تیره می شود که چنانچه بر ما بنی با سپاه بسید بزم کلک و بنگاله در ناگ پور تا با تالیس بر سید
 بزی بنی گوزر صاحب کلان کلک که روی ما فیض اندیش است تریب چیل کلک در تیره اولاد او طبع کرد و در ارضی گشت و کلاست
 در ایامی از رسم حروف در چهار بن صاحب کلان چاه دیده و صاحب کلان ایشان را بسیار خاطر میکردند و مرما راج به نزدیک
 در یک سکه است که زمان آجار است کنند و مردان آمد باز مانند زمان رچو زو و چند روز زمان جز سر سوزت بنو می شد و اکثر پیش
 در بزرگ در زمان بود و زمان چون مردان کار کنند و شل گشت گدوب و غیره و مردان کار شل و در لسه و خانه کنند و هنگام سخت
 زمان بر مردان شوند و مردان را بر هر انگلی که بنگال مولف مایع صاوق گوید که بنگ بنی چهر بن عام بن فوج را فرزند آن بسیار
 شد و بنگاله آباد کرد و در بنگال مولف بهفت اقلیم بنگاله سکه است در رعایت و محبت و هر کس آنجا نهایت اعتدال دارد و به قولی
 تریب به اعتدال در صتان بیاید و صاحبش ریخ و خوشن و طفل و در زو آبر ریشم است و اینها فیصله بخشی نیست در عایا با خوب
 نقد موجب آقا لانا سواری و اصل خزان بادشاهی میکنند و از بیوه با آنه و اناسس و کیده و کمثل بسیار بود و دیگر در حد و بنگاله در
 لایبه و انگور باری آورد و با کتون کس از آن نشان نداده و ایضا لکن بیوه است برابر کردگان و از و طعم نام مفهوم می شود و سکا
 صاحبی را یک بیع کرده اند به خاصه و طبل و دیگر اقسام پارچه آنک با نام بوده چنانچه در ضمن هر شهر مرقوم شود گویند که تلج خان کانی
 برادر سلیمان خان آفتان حاکم بنگاله از امر شاه شهر شاه جیب مولانا غزالی مندی فرستاده بود که نسبت و بهفت دره طول و کینم
 دره و تعدادت و بر گاه و طشت گرفته است همه پنهان می و طول ملک بنگاله بر رعایت مولف بهفت اقلیم سه صد کرده و خوشن و عدد
 و بهفتا کرده و هر کرده یک چیل است و پیش متصل آب شور و غویش پر گنه سورج گده و شماش بلایت کوچ فتی شود و خوشن
 پر گنه سوه است که با بنی اولیبه و بنگاله واقع شده و از متعلقات بنگاله است و مجموع ولایت بنگاله منقسم است و در نونان از
 است او سر و سالکا پو که جا لکا بوزمانند و ماده و سدری و کوچ و بر دایت مولف خلاصه تاریخ طول اینصوبه از بندر خالکا تو با لیا لکا
 چاه صد کرده و خوشن از شمال تا سر کار مدرن دو صد کرده و مشرق رویه دریای شور است و خوب موته بهار و سر کارهای اینصوبه
 بنگاله و سلیم آباد و تاج پوز و غره و دارنگ آباد و مار و عهد و سلامت و فتح آباد و نائده و صیب آباد و ستارگان فون و چاهت گانون و
 فرعی آباد و مدرن و کمواره گناث و غیره است و بهفت سر کار شتمل بر یک هزار و یکصد و نود و محال و در غلش صد کرده و روست
 یکک و نیم و چهار هزار و دو صد توپ و چهار هزار و چهار صد کشتی است و به تسمیه بنگاله در قسم مردم آند باره که در موسم بنگال
 پیشش ماه آنجا بازاران می بارد و قسم را در ایام سابق آند باره را بنا بر کثرت طیفانی آب در سائر لکا خیا با آنها برض نیست
 و زیاد بران بار تقاع ده که نسبت اند و از زبان آند باره که گویند لفظ آله در آخر لفظ بنگ در آورده بنگاله نامند با جمله
 در بر سات زمین روایت فرود و آن سکه و خیا با آنها بیرون باشد و اما سله آند باره را در اکثر مدار بر کشتی باشد و غذا س
 موسم آنجا شیر مرغ و مایه است و برنج را بخت در آب سرد نگاه دارند و روز دوم غذا کنند و نقول خربنی شیر خوردن خفته مانند
 و قیقه صوبه بنگاله و زعم شاه عالم به شاه این اوزنگ زیب عالمگیر بجا گیر شاهزاده عظیم الشان خلف

مستور او تا

بنا در شاه و ملوک بود از طرف شاهزاده مبارک الملک سرایند خان آنجا حاکم بود که سالی که همراه والد راسم حروف قازم سرایند خان بودند
 می گفتند که سرایند خان جایگزین کنون صاحبین ثونی قسمت کار عالی جهت استقامت خویش و اطراف آن چهارونی شکایت حکم
 معتبر مقصود و نیک نامی طرح انداخت و آن به مقصود آباد معروف کردید و بعد سرایند خان بنام قاسم حروف قازم سرایند خان
 بنام آن دیار شد سی موفوره در آبادی آن نمود و در شهر آباد نام نهاد و هرگاه موسوم به جایگزینگر شهر نسبت در نهایت خوبی عمارت
 و باغات که ثانی آن نزار و گویند که نان و پنیر و ماضی آنجا نام است و طرف مس آنجا خوب می سازند در زمان سابق و بعد از
 مملکت بنگال بوده و جایگزینگر پادشاه آنرا موسوم به جایگزینگر گردانید چاٹ گائون که سالکان و نیز مانند از بنا در مشهور است و در آنجا
 خاصه و آنچه و سخن و دیگر اکتش نیک و نیک بسیار پیدائی دارد و قیل سفید نیز بدست می آید اما کمتر و آب و شتر و خرگرن و بز و گاو و گاو
 آنک باشد و در هزار و یکصد و نود و بیست و چهارونی گنبد و نگری متصل بگرام بود مردم چاٹ گائون می گفتند که گاو و گاومیش آنجا بسیار
 می شود و شاید که در وقت مولف علامه تاریخ کادوگا و پیش آنجا پیدائی نداشتند باشد لیکن گاو و پیش از آن صورتی آنجا باشد
 و از گاو و پیش خانگی عظیم باشد و با شتر و قیل مقادست کند و اکثر مردم آنجا سیاه قام و کوسه باشند و در وینداری
 و مسلمانانی نهایت سعادت باشند و حصر آنجا که سیتل پائی نامند پسندیده بود و از جمله عجایبات چاٹ گائون یکی آنست که کوچه
 راقم حروف خطی مشتمل بر عجایب و غرائب چند از هر دیار بخندست که چنان جو ناهان اسکاٹ نوشته چاٹ گائون فرستاد صاحب
 در جواب آن بر هفتم نوشت که چون آنهم زبان بر لسه تفریح خاطر آنجا نب می و ترود کردند و دستیار نیز برای مطالعه آنهم زبان
 یکی آنجا عجایب چاٹ گائون بنویسد که میان دو کوه رفیع چاه است و در آن شعله آتش در کمال جوشش فلغله بر می آید اما آب
 آن چاه چندان گرم نیست جماعه مسنون و آنجا که نادان اند از آنجا جزه بند هشته بر اطراف آن چاه عبادت خانه با درخت و حج
 ساختند اند و هر زبان من سبب آتش ظاهر است که خاک چاٹ گائون اکثر جا از لقب و گوگرد است بهم آمیخته و بواسطه گرم
 منشوش اند آن هر دو که در زمین جنبش آید بان آب میرسد و ازین سبب آب بر شش آن آتش افزون می شود و گاه باشد
 که ازین سبب زلزله نیز حادث شود گویند که اگر کشتی در دریای عمان تهلن شود در بندر چاٹ گائون بر آید وقتی شیخ محمد فاخر شایخ
 ساکن آباد که در هفتم نیز با او ملاقات داشت بعزم حج در یکی بندر کشتی نشست و نوزده روز بر رفت باو مخالفت کشتی را برد
 و تپاه گردانید کشتی به چاٹ گائون رسید محمد فاخر از راه خشکی تالاک آباد آمد و چند سیه بانند و از بیخ مشتافت و دریای چاٹ گائون
 یکی گنگ است و دوم بر سه هر که از خشکی کوه می آید و کارنده با سراب سازد و بشوره دریا در شود مولف علامه تاریخ گوید که
 پس چاٹ گائون سکه است که آنرا از جنگ ویر جنگ نامند و معدن الماس و یاقوت و زرد و نقره و مس و نفت و کبریت
 در آنجا بود و ساکنان دیار کوه را با مردم بر جنگ محاصمت باشد و زبانی ساکنان کوه دریافت شد که از جنگ و کوه نام یک ملک
 واحد است نه آنکه از جنگ ولایتی جداست و کوه ملکی دیگر است با جمله کوه که از جنگ گویند از چاٹ گائون راست بلون شرق
 افتاده و ستر حواتمان اسکاٹ که در چاٹ گائون بود بسیار مردم کوه در چاٹ گائون آمد رفت میدشت زبانی ایشان بار هفتم
 می نرسد بود که چون شاهزاده محمد شجاع این شاهجهان پادشاه از برادر خود محمد اورنگ زیب عالمگیر منظم بکوه رفت راجح
 آنجا مقدم اورا مقرر داشت محمد شجاع آنجا بیاسو و بعد چند سیه راجح آنجا بنشیند که بیستان شاهزاده کلافتی ماه در می است

هوس آن کرد و اندیشید که تا محمد شجاع زنده است تو املت دست ندی پس با همیان ملک فخرش گفت که محمد شجاع زنیار
 ریاست این دیار و سر پیداشده صلاح چنین افتاده که شجاع را از میان بردارد پاره فوجی بر سر خانه شجاع فرستاد و شاهزاده
 با سپاه راجه بزم کرد و چند کس از رفیقان شاهزاده کشته شدند شاهزاده بر کشتی نشست و احوال کشتی که از ملک راجه بودند گفتی
 سواران کردند آب در کشتی آمد کشتی غرق شد محمد شجاع شناوی میداشت شتاوری کردن گرفت و چون نزدیک کنار رود رسید
 مردم راجه که بر ساحل ایستاده بودند تیر و سنگ و نیزه زدند گرفتند تا محمد شجاع مجروح و ناتوان شد و غرق گشت و هلاک گردید
 راجه که بر رود آن دستبرد ابرسم نبود و بعد خویش در آورد و هنگام زفاف آن دختر خود را دیوانه کرد و پاره خورشید و راجه بندان گرفتند
 و پاره کرد و دیگر حرکات دیوانگان و ایچولیان ظاهر نمودن به باشرت زاور راجه بر بنجید و او را در یک خانه حبس کرد و پس چیز از اسلحه
 و آهن و سنگ و چوبدیش ادگذاشت و دختر مجنون دید که مردم با رانها درین خانه گنجاشته میروند رفتند و در راه به بعضی بعد ساختند
 برخاست و سر خود را چند نوبت بدیوار زد و جهان داد و دیگر روز که خبر از او گرفتند او را مرده یافتند بسیار تاسف کردند چون غنیمت بستن راجه
 محمد شجاع و کشتن او را جهت گرفتن و خشمش و جان دادن دستدر این همه با همیان مالک و شهر فلاح شد مردم مملکت بر راجه
 بشوریدند و او را از سندی ریاست شجاع نمودند و دیگر راجه بر سر سندی راجه نشاندند و کفش پاره شجاع را بر سندی آوردند چنانچه وقتیکه بر سر
 پشینه آن کفش و نعلین مثل چیز بر سر او باشد و رفتند آن نعلین را مثل درفش کاویانی بجای هر نعلیه ترتیب کردند تا اکنون
 آن نعلین موجود است و هر کسیکه بر سندی راجه نشیند آن نعلین بر سرش بجای خیر باشد و از جنگ مملکتی وسیع است موقتاً صحت
 گوید که فقیر خان از امر ابار یک بادشاه از خلیفه آباد که بستمش بود روی بار جنگ آورد و استیلا یافت و در آن دیار زانجا گذشت
 و باز گشت چنانچه در احوال ملوک بنگال بنابر کهنوتی بر روایت مولف خلاصه تاریخ شهر است قدیم و در زمان سابق دار الملک بنگاله
 بود هالیون بادشاه هواسه آنها خوش یافته به جنت آباد موسوم گردانید و صاحب تاریخ صح صادق گوید که کور راجنت آباد از هانها
 با بخله کهنوتی تعلقه استوار دارد و در شهری آن کولاتی است اگر در بنده آن شکستی رود شهر در آب غرق شود و مولف هفت اقلیم گوید
 که آن کولاتی بسر خود است و چهار سوئی که قسمه از پارچه است درین توپان نیک می شود سلامت لگیم آباد نیز گویند سر کار سلامت در آنجا
 کسارت کسپرا نجا مشهور است و میوه مشکزه که نانگی خام و از آن بزرگتر است آنجا بسیار شیرین پیدا می شود و خوب چینی و درخت
 عود افزون تر میباشد و در یکی از مضافات او محمود آباد نام قافل در آنجا بسیار کازند و درخت و میوه میوه و فیل و گاو
 بسیاری شود با واجب ان پنج لک و نود و هفت هزار و پانصد و هفتاد و پهبه است و در بعضی پرگنات آن توپان ابریشم
 حاصل می شود شریف آباد در بعضی مواضع آن عورت برابر ذکر آدمی چیزی از گل و سفال ساخته بعد از فراغت استخوانها
 بدبر فیل خستمال کرده رفع آلودگی چنانچه هر چند حکام سعی کردند که این شیوه را بر طرف سازند صورت نیافت در آن دوری
 از سوباشش سر پوز نام کان الماس می باشد و در بعضی مضافات آن بومان نیک را و گاه آنرا که شود سر سبزی دارد می سوزانند
 و خاکستر آنرا در دیگر چندان می جوشانند که نمک حاصل می شود و سنا رگاتون سه لک و سه هزار روپیه حاصل میدارد و در پنج
 چیزی حاصل می شود و از اقسام پارچه خاصه و نسل و نین سکه و کفایت آن مقام بانام است سبزی ساکنان آنجا اکثر اولاد خود را
 خواجیه سرامی سازند و در دیگر بومان بنگاله نیز خواجیه سرامی کنند و آن سرامی باشد اول مندی که آلت و بعضی را در فرود سالی

از پنج بزرگ و نطقه نیز گویند و مردم بلوای که کلدزی نامت فصل و هشتم به شرح جرم کا فوری که نخستین در آن خور و بانی ناطق است و
 کرده باشند مال و پارچه مالدهی آنها با نام است که در زبان سابق و از آنکه آن را گویند و بهایون با و شاه آن در تحت آباد و مردم است
 و قلعه کور از بنی علی بن حسین شاه شریف در دهنه سابق از قلعه بهتر شد و ستانی بود و در آن قلعه آب گنگ است و در آن
 دیگر آن هفت مندق داشته و فاصله با بین دو مندق تقریباً سه مایل بوده و عمقش آنقدر که در آن فیل از عبور آن عاجز آید و آنکه
 آن قلعه خراب است و بسیاری از سنگهای آنجا اگر نیز این بزرگتی گذشته بگفته بودند زنجیران با بین شهر خلیف آباد و شهر فرشته آباد
 است شهر مطبوعه رسایل دریایی گنگ که دریا از طرف شمال آن گذرد و اقیانوس است که در آن بر طرف شرق شهر رساله رود
 هوا از کنار گنگ تا کوه سمت جنوب بسافت بکوه تهمینا از شیرازی بوده یا شد و یوارگی ساخته و در وازه دوران نصب کرده اند
 افواج میر محمد قاسم خان از مقام سونی منظم از آنگزیزان شده و در آنجا کینیم ما با میر محمد جعفر خان و آنگزیزان جنگ توپ و تفنگ
 پرداخته یا تا آنگزیزان بر ایشان شب خون زده شکسته فاش دادند از اتم حروف در عوج میر محمد قاسم خان حاضر بوده هر چند بعضی
 تدبیرات جنگ را با برسد احد خان و دیگران گفت نشینند و بر روز بگزار شد در قسم حروف از اتفاقات پانصدگی همی از آنجا بود
 که تفصیلات در نسخه نوح محفوظ رقم نموده و در روز پیش از بخون دیده بود تدبیری اندیشید و آن مطابق تقدیر آمد و از آن حادثه
 اعمال و اقبال خوشی نجات یافت پارک آباد از پشته بارگن شاهین نامر شاه است نیز که فاضل کرد و فاضل بدو تبارچه خاصه و دیگر
 و غیره آنجا نیک میشود و خاصه استیاری پوری بهترین خاصه آن نژاد است سرکار بگلانه این بگلانه دیگر است بر وایت خلاصه تاریخ
 بر دریا به شور واقع است و در خواشی قلعه آن در تحت تاریست و در آقا ز بر ماه الهی دریا تبووج خیز بر آید و موج بسان کوه بر سیند
 و از یازدهم تا آخر ماه مرتبه بجا هر پنج روز ماه کمتر شود آن نیز کم شود و این را مد و روز با گویند و نزدیک آن دریا کامروت است که
 آنجا کور و گویند من ظاهری آنها و جادوگری و طلسم سازی بسیار بود هر که از آنهاند قیفر قلوب کرده مطیع سازند و دیگر باخون گرسه
 و سحر از گردش فلکی و حادثات آینده و گرانی و ارزانی غلات و درازی و کوتاهی عمر خبر دهند وزن استی را بعد گذشتن ایام معهود
 حکم در دیده بچه بیرون آرند و معالجه شکم زن کرده درست سازند و مولف تاریخ صبح صادق گوید مملکت کامروت بعد از عبور شهر است
 که گرجست از اجداد رستم بن زابل در عهد فحاک باری بران بل بسته سرکار کوره گمانت پارچه ابریشمی بهانات بند و اسپ کوش بجا
 می شود و میوه هندی بسیار بود و خواجه سراسه آنها افزون شود و قیمت سهل و اندک بدست آید کوچ مابین شرقی و شمالی بگلانه
 واقع شده و یک حد او بولایت خطا متقی شود و حد دیگرش کوره گمانت است و از سر حد خطا که آن موقع اهتمام خوانند تا ولایت کوچ
 بست روزه راه است پس مابین کوچ و ولایت خطا ملک اسام واقع است مابین کوچ که سر حد کوچ پیوسته است بملک اسام و سر حد
 اسام پیوسته است بسر حد خطا و همیشه مردم خطا در ملک اسام شده بکنج آمد و رفت می دارند و پروایت مولف خلاصه تاریخ اسام
 ولایت وسیع است فرماق روزای آنها از پنج روزگار سپه شده ایمان ملک همثال او در فون کنند و حاصل کوچ ابریشم و فاضل و
 اسپ تا گنگ است مولف هفت اقلیم گوید که در ولایت کوچ تاریست که عقیده ابالی آن ولایت انترمل دیواست و نام آن است
 است و مردم آن دیوار با انجی اعتقاد تمام است و در سالی یکروز عهد کنند و در آنروز هر چه با نوز و ولایت ایشان می باشند
 و ثواب آن سینه آید می سازند و هم چنین در آن دیار هر کس که غاصت آنکه نشان خود را خدایه راه آن سینه کند می گویند